



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۴

ملالی موسی نظام

رویداد های سرنوشت ساز در افغانستان نیمه دوم قرن بیست افشاء جریانات مهم از دید یک نویسنده و یک جنرال مجرب عالیرتبه بخش اول



عرضی مختصر:

این یادداشت ها فشرده ای از نظریات دو شاهد عینی ای که در هر دو عصر سرنوشت ساز قسمتی از نیمه دوم قرن بیستم افغانستان عزیز حضور فعال داشته اند، می باشد که مجموع آنرا میتوان منحیث چشم اندازی از رویداد های تاریخی همان دوره ها پذیرفت. چونکه کودتای ۲۶ سرطان بدون تردید سرنوشت افغانستان و مردم آنرا به مجرای نوینی سوق داد، در پهلوی تحریف و تاریخ سازی اقلیتی که مسئولیت امانت داری شهود عینی را پذیرا نمیگردند، البته اسناد و مدارک بیشماری را هم از شاهدان قضایای افغانستان آن دوره ها در دست داریم که بر سفسطه سرایی ها و تحریفات بدون استناد آب سرد میپاشند. درین مبحث به سراغ گلچینی از یادداشت های منتشره دو تن ازین شخصیت هایی میرویم که چشم دید ها و حقایق قسمت های مهم آن ادوار را بصورت بیطرفانه، مستدل و تا حد امکان مستند به دید هموطنان و نسل های ذیحق افغان با امکانات مختلفه، مخصوصاً وسایل انترنتی قرار بگیرند. درین وجیه ملی که هدف، روشن گرایی و پستی بانی از آنچه دقیقاً در سرزمین جنگ زده افغانستان و بر مردم نهایت مظلوم در برحه از قرن گذشته واقع گردیده، است، دردا که مشاهده می شود جمعی به عنوان تحقیق گر و تاریخ نگار، علی الرغم آگاهی کامل به حقایق، از بیان روی داد های واقعی، تغییر جهت می دهند و یگان سفسطه سرای خیره سر هم با سویه و فهم ناقص، در حقیقت رهبر و معبود خویش را با تخریبات و انحرافات ذهنی خوانندگان به حسیض می کشاند. ولی مسلم است که آنچه را تاریخ خود ثبت و حفظ نموده، میراث مردم شریف افغانستان و نسل های آن است که چون آفتاب جهان تاب، دیر یا زود از لابلای صفحات پاک آن آشکار میگردد و گردیده است. برخ مهمی درین مبحث خاطراتی از دو هموطن یعنی آقای سید عبدالله کاظم و قسمت هایی از خاطرات یک جنرال آگاه اردو محمد نذیر کبیر سراج از مهمترین دوره تاریخ ساز کشور است که با نتیجه گیری این قلم خدمت شما هموطنان ارجمند تقدیم می گردد.

مقدمه:

با گذر زمان و به رشد رسیدن نسل های جوان افغان، وجیه استناد و پیشکش حوادث و رویداد های تاریخ سرزمین شان، بیشتر بر عهده قلم بدستان و شهود عینی ای است که هنوز هم در قید حیات بوده و میتوانند بر رویداد های سرنوشت ساز وطن حتی المقدور روشنی بیفکنند. برای چنین منظوری باید به اعصاری که تاریخ معاصر افغانستان را بعد از نیمه قرن بیستم رقم میزند، مراجعه و استناد صورت گیرد. دوره های مورد بحث که در حقیقت یکی دهه دیموکراسی می باشد، به دلیل تغییرات بنیادی عمیقی که به ارمغان آورد و دست آورد های نابی که متکی به اساسات دیموکراسی و آزادی های فردی برای تشکیل یک جامعه مترقی

و مرفه بود، عصر دومی البته جریانات دقیق و حوادثیست که بین دو کودتا، یعنی در عصر جمهوریت محمد داوود خان به وقوع پیوست.

درین مبحث که بر علاوه دید و نظر خود نویسنده و افراد دیگری منحصراً شهود عینی، آثار کتبی وابستگان به آن مقطع تاریخ و افسران اردو و تجارب آنان، و البته مطبوعاتینانی که در جریان وارد بودند و مؤرخینی چند، بیش از حد در دسترس است، مشکل خواهد بود که به تعداد بیشتری مراجعه نموده و مثنوی هزار من کاغذ بوجود آورد. بنا بر آن از جمله آثار دست داشته اختصاراً به گلچینی از قسمت های دو مأخذ مهم دست داشته مراجعه نموده، روشنی میاندازیم: اولی قسمت هایی از کتاب ارزشمند محترم داکتر «سید عبدالله کاظم» تحت عنوان «زنان افغان تحت فشار عنعنه و تجدد» میباشد که به حضور خوانندگان تقدیم میداریم. چون خود محترم کاظم با ملامتی جانبدارانه از نحوه آزادی های مشروع دهه دیموکراسی، با تمسخر و نا رضایتی لقب «مدینه فاضله» را بر چنین مقطع تاریخ کشور گذاشته اند، بجاست که مشاهده نماییم تا نظر خود شان، منحصراً یک شاهد عینی در مورد نو آوری های فردی و قانونیت این عصر که بی شباهت به نهضت دوره شگوفان امانی نبوده، با علل تخریب آن چه می باشد. مأخذ دومی هم مختصری به ارتباط موضوع، از دید و تجارب مرحوم دگر جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» از اثر منشر شده مذکور تحت عنوان «رویداد های نیمه سده بیست در افغانستان- جلد اول» خواهد بود که نظریات و یاد داشت های نامبرده از نقطه نظر یکی از با تجربه ترین و سابقه دارترین افسر اردوی افغانستان و فردی شریف و صاحب عزت و حیثیت اجتماعی و قریب به خاندان شاهی، در نوع خود جالب و افشاء گر بوده، نکات روشن زیادی را در موضوع مورد بحث بصورت آفاقی و آموزنده، خواهد انداخت.

بخش اول، تحلیل مختصر دهه دیموکراسی از نظر آقای سید عبدالله کاظم:

اول- دوره صدارت سردار شاه محمود خان و سردار محمد داود خان:

۱- دوره صدارت شاه محمود خان «عم دیگر شاه»: (در این قسمت اجمالی از صفحات ۲۳۴-۲۳۶ کتاب اقتباس گردیده است - منظور از روشنی مختصری به این عصر، موجودیت تحولات دیموکراتیک محدودی است که شخص صدر اعظم وقت بعد از دکتاتوری محمد هاشم خان، در اجتماع افغانی وارد نمود.) این عصر از جوزای ۱۳۲۵ تا سنبله ۱۳۳۲ مدت هفت سال را در بر گرفت. اقدامات ذیل از دست آورد های مهم این دوره در امور داخلی محسوب می شود: رهایی زندانیان سیاسی، انتخابات آزاد بلدی «شاروالی» و انتخابات آزاد دوره ۷ شورای ملی، آزادی مطبوعات و نشر جراید غیر دولتی «ندای خلق، وطن، انگار، ولس و غیره». بشکل حلقه های سیاسی «ویش زلمیان، وطن، حلقه منسوب به ندای خلق، اتحادیه محصلین، کلپ ملی و غیره». در ساحه روابط خارجی میتوان از عضویت افغانستان به ملل متحد «نوامبر ۱۹۴۶»، جلب همکاری امریکا در پروژه وادی هلمند و از همه مهمتر با تشکیل دولت پاکستان، حادث شدن موضوع «پشتونستان» و کشیدگی میان دو کشور را نام برد. درین دوره عطش مردم بسوی دیموکراسی، شباهت به انسان های بسیار گرسنه داشت که به یکبارگی بطرف غذا هجوم برده و ایجاد بی نظمی نمایند. این پدیده طبعی را حکومت تحمل کرده نتوانست و شاه با مشاهده اوضاع به فکر برگشت به دسپلین و نظم شد. بنا بر آن به حکومت شاه محمود خان پایان داد.

۶ سپتمبر ۱۹۵۳

۲- دورهٔ صدارت محمد داؤدخان «پسر عمو و شوهر خواهر شاه»: از سنبلهٔ ۱۳۳۲ تا حوت ۱۳۴۱

که مدت تقریباً ۱۰ سال دوام کرد. داؤد خان که در تحکیم و انضباط شهرت داشت، توانست چرخ را به عقب برگرداند و نظم را تا حدود شدت عمل برقرار سازد. او میخواست مثل شاه امان الله یک اصلاح طلب باشد و کشور را بسمت پیشرفت و ارتقاء بکشاند. با استفاده از تجارب تلخ رژیم امانی او معتقد بود که بدون تقویۀ بنیۀ نظامی، روی دست گرفتن اصلاحات میسر نخواهد بود. حکومت مسئلۀ پشتونستان را بهانه ساخت و جهت رفع اختلافات با پاکستان از امریکا طلب کمک نظامی کرد که به این درخواست او وقعی گذاشته نشد «یعنی اهمیتی قابل نگرید- ازین قلم». چون پاکستان هم پیمان امریکا بود. بی اعتنایی امریکا نظر داؤد خان را بسوی شوروی «رقیب امریکا» جلب کرد. شوروی سالها منتظر چنین فرصت بود و با آغوش باز نزدیکی داؤد خان را پذیرفت و کمک های نظامی و اقتصادی خود را آغاز کرد. به این اساس افغانستان بحیث یک کشور غیر منسلک با حفظ نزدیکی با شوروی، توانست سیاست «توازن بین شرق و غرب» را پیش گیرد و داخل بازی خطرناک بین این دو قدرت رقیب گردد که حفظ توازن واقعی بین آنها کار دشوار بود.

طرح و تطبیق پلان پنجسالهٔ اول و قسماً پلان پنجسالهٔ دوم موجب تحول قابل ملاحظه در کشور گردید، ولی تیره شدن روابط با پاکستان بطور روز افزون از یکطرف با بسته شدن راه ترانزیتی مشکل اقتصادی کشور را زیاد ساخت و از طرف دیگر موجب شد تا افغانستان بیشتر به دامن شوروی بیفتد و به آنوسیله نفوذ ایدئولوژیکی شوروی در خفا اما به سرعت، خاصتاً بین جوانان و معارف کشور گسترش پیدا کند.

درین موقع شاه که متوجه همچو خطر بود و نیز از قدرت روز افزون داؤد خان اندیشه داشت و در عین زمان اختلاف بین خاندان در بین سردار عبد الولی «داماد شاه» و داؤد خان، موقف سلطنت را مواجه به تخریش کرده بود، تصمیم گرفت استعفی داؤد خان را قبول و او را از سر راه خود دور سازد. شاه سپس با تجدید نظر بر قانون اساسی و بیرون کشیدن خاندان سلطنتی از حکومت، بالاخره زمام امور را بعد از سی سال شخصاً در دست گرفت و صدارت را به اشخاص غیر خاندانی سپرد.

حال قضاوت مینماییم که آیا این دورهٔ طلایی قبل از تخریبات عندی و پلان شدهٔ گروپ های چپ گرای مسکو و پیکن، راستی های افراطی و البته با موجودیت شهود و استدلال «سردار محمد داؤد»، با آغازی متین و استوار بر ترتیب وثیقۀ ملی ایکه برای کافه ملت افغانستان، سهم گیری و حق اشتراک را در ادارهٔ امور مملکت و همه مسائل مشروع مردم کشور اعطاء مینمود، از نگاه ایشان چگونه معرفی میگردد:

دههٔ دیموکراسی (مشروطیت) و گسترش نهضت زنان:

قانون اساسی ۱۳۴۳- سر آغاز این دوره: - صفحهٔ ۲۸۱

(یکی از وظایف اولی حکومت داکتر محمد یوسف تدوین مسودۀ قانون اساسی جدید بود که با توظیف یک کمیسیون هفت نفری کار تسوید بتاريخ ۲۸ مارچ ۱۹۶۳ آغاز گردید و در اوایل سال ۱۹۶۴ مسودۀ به یک کمیسیون مشورتی متشکل از ۲۳ عضو جهت تدقیق سپرده شد. برای اولین بار در تاریخ کشور دو خانم افتخار عضویت این کمیسیون را دریافت کردند هریک: «کبرا نورزایی و معصومه عصمتی» که هردو از پیش آهنگان نهضت نسوان و از جملهٔ معدود زنان تحصیل کرده، صاحب تجربه و فعال کشور بودند. مسودۀ بعد از غور در لویه

جرگه مؤرخ ۱۸ سنبله ۱۳۴۳ که با یک ترکیب جدید جمعاً متشکل از ۴۵۴ نفر بود، مطرح بحث و بعد از مباحثات طولانی بروز ۲۹ سنبله به تصویب رسید. بعد از توشیح و با اعلام انفاذ آن به تاریخ ۹ میزان ۱۳۴۳ قانون اساسی ۱۳۰۹ ملغی قرار گرفت). «پسنیدیه خواهد بود که هموطنان قهرمان ساز و طرفداران کودتا و استبداد، تعداد و اعضای کمیسیون های این قانون و مراحل مختلفه آنرا قبل از اجراء، با شرائط قانون اساسی جمهوریت، لوی جرگه آن، تصویب و توشیح متونی که مفهومی برای مجریان قانون نمیتوانست داشته باشد، دقیقاً و با استدلال بیطرفانه برای هموطنان مقایسه و قضاوت نمایند - ازین قلم». باز هم میرویم به سطور کتاب.

(تحول عمده دیگر در این ارتباط اشتراک چهار خانم در لویه جرگه بود که از طرف پادشاه به حیث اعضای انتصابی معرفی گردیدند: **کبرا نورزایی، معصومه عصمتی، رقیه حبیب و خدیجه احراری**. البته بعد از لوی جرگه ۱۳۰۷، عصر امانی که ۱۳ زن در آن اشتراک کرده بودند، این دومین بار بود که چهار زن در همچو مجلس بزرگ عضویت پیدا می کردند). محترم داکتر کاظم درین مقدمه در صفحه ۲۸۲ ادامه میدهد:

(میر محمد صدیق فرهنگ مؤرخ، عضو کمیسیون تسوید، در باره ماهیت قانون اساسی جدید چنین می نویسد: "قانون مذکور به تناسب قوانین قبلی افغانستان و قانونهای اساسی سائر کشور های در حال رشد، از جمله همسایگان افغانستان، ایران و پاکستان، گامی بزرگ بسوی دیموکراسی بود، زیرا اختیارات گسترده پادشاه را محدود ساخته، دست خاندان شاهی را از مداخله در امور دولتی کوتاه می کرد. «**اشاره به ماده ۲۴ قانون اساسی**»، مصنویت های فردی و آزادی های بنیادی مردم را تضمین می نمود و با خارج ساختن دو قوه تقنینی و قضایی از زیر سلطه قوه اجرائیه، اصل تفکیک قوا را که شرط اساسی حکومت قانون می باشد، تأمین می کرد".

موصوف ازین گفته نتیجه می گیرد که: "قانون مذکور گام نخستین و ضروری در راه تحویل صلح آمیز نظام خودکامه به نظام مشروطه بود که نیم قرن پیش از آن از جانب روشنفکران کشور عنوان شده و چند نسل از آزادخواهان در راه نیل به آن به مبارزه پرداخته بودند".

داکتر کاظم ادامه میدهد: (به تقلید از شیوه بیان اولین قانون اساسی افغانستان مصوبه ۱۳۰۳ «**عصر امانی**» که حقوق افراد را فقط تحت نام "اتباع" افغانستان خلاصه کرده بود، قوانین بعدی به شمول قانون اساسی جدید ۱۳۴۳ عین شیوه را بکار گرفته و در هیچ مورد به تذکر مشخص در مورد زنان نپرداخته است. این عمومیت بیشتر به مقصد جلوگیری از جدال حلقات روحانی- مذهبی مبنی بر معضله تساوی حقوق زن و مرد از نظر شرعی بود تا از یکطرف راه قانونی را برای همچو مساوات که در اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد درج است، باز نگهدارد و از طرف دیگر اصول اساسی دینی را با قید «مطابقت کلیه قوانین با شریعت محمدی» رعایت نماید.

در قانون اساسی ۱۳۰۹ در رابطه با حق سلطنت تنها از "**اولاد ذکور و برادر**" پادشاه به حیث وارث، نامبرده شده «**ماده ۵**» و زنان را ازین حق محروم ساخته بود. در حالیکه قانون اساسی جدید با تأیید مکرر انتقال وراثت سلطنت به "**ذکور**" فقط در مورد نیابت سلطنت، آنهم وقتیکه شاه کمتر از بیست سال داشته باشد، به ملکه این حق را داده است، «**ماده ۲۱**». این اولین بار است که در قانون اساسی کشور به حق زن خاصاً، اشاره می شود و ملکه را واجد صلاحیت نیابت میداند).

طوریکه مطالعه گردید، تا این قسمت که مقدمه ای بر آغاز نو آوری های قانونی و نهضت و حق دهی بیسابقه به زنان کشور در عصر دیموکراسی و قانونیت است. در قسمت های انکشافات مترقی دیگر این عصر چون به

نسبت طوالت موضوعات، از حوصله این مبحث خارج است، فقط از نهایت درجه خوشبینی و حسن نظر نامبرده با تغییرات شگرف و مترقی اوضاع اجتماعی البته قبل از «تخریبات پلان شده گوناگون داخلی و خارجی» مخصوصاً در راه بیداری و اشتراک زنان در امور شخصی و دولتی مختلفه، صرف به عناوین فعالیت های بسیار مترقی اکتفاء نموده و عقاید و نظریات نیک شانرا در توصیف هر یک از ساحات آتی که دست آورد های این دوره طلایی باشد، تقدیر و تحسین مینماییم: **گسترش اشتغال زنان در بیرون خانه - تعلیم و تربیه - تعلیمات عالی - در ساحات طفل و مادر - زنان و سیاست - زن و امور عدلی- نقش زن در ساحه هنر و فرهنگ.**

برازنده خواهد بود که مختصری بر استدلال محترم داکتر کاظم بر قسمتهایی از دو زمینه نهایت مترقی و ابتکاری این عصر یعنی، زن و سیاست و زن و امور عدلی، از نظر و استدلال ایشان روشنی اندازیم:

(۱- **زن و سیاست «صفحه ۲۸۹»:** بعد از پراگراف اول که اشتراک زنان خاندان سلطنتی بعد از عصر امانی است، پراگراف دوم چنین آغاز میگردد: (فعالیت سیاسی زنان بعد از رفع حجاب، بخصوص از آغاز دهه دیموکراسی در کشور شروع شد، طوریکه دو زن در کمیسیون تدقیق قانون اساسی و چهار زن در لویه جرگه ۱۳۴۳ کسب عضویت نمودند. سپس وقتی انتخابات دوره دوازدهم شورا «ولسی جرگه و مشرانو جرگه» در ۲۲ میزان ۱۳۴۴ آغاز یافت، از جمله ۲۱۶ تن وکلای منتخب ولسی جرگه چهار زن نیز با کسب اکثریت آراء از محلات مربوطه خود عضویت آن جرگه را حاصل کردند.... برای اولین بار در تاریخ کشور زنان در مظاهره معروف «سه عقرب» سال ۱۳۴۴ اشتراک کردند که مظاهره منجر به سقوط دوره دوم حکومت داکتر محمد یوسف گردید).

بعد از تشریحات مزید اوضاع سه عقرب.... (از آن تاریخ به بعد براه انداختن مظاهرات عام شد و در ده سال مشروطیت مسماء به " دیموکراسی" کار بجایی کشید که که مظاهره جزء برنامه «پروگرام» هر روزه همه گردید. گروه های چپ طرفدار خط مسکو «حزب دیموکراتیک خلق، منقسم در دو شاخه خلق و پرچم» که ریشه های اصلی فعالیت مخفی و گاهی علنی ایشان به زمان «صدارت محمد داود» میرسد، با استفاده از فضای جدید علناً شروع به فعالیت کردند. در جوار مرد ها برای اولین بار یک تعداد دختر ها و خانم ها نیز شامل حلقه فعالیت های سیاسی و حزبی فوق گردیدند که داکتر «اناهیتا راتب زاد» پیشقدم آنها بود.

۲- **زن و امور عدلی و امنیتی:** انکشاف ساحات مختلف حیات زنان در کشور ایجاب میکرد تا به مسائل عدلی و امنیتی آنها نیز رسیدگی بعمل آید، از جمله انتخاب آزاد شوهر، درخواست طلاق، حقوق ملکیت، لت و کوب و بدرفتاری با زنان و همچنان مسائل مربوط به اختتام و سائر جرائم.

در محیط عنعنوی این مسائل در چهارچوب تسلط و حکمروایی مرد بر طبق رسوم معموله هر محل بطور خصوصی و یا جرگه های کوچک خانوادگی و قومی فیصله میگردید و زن هیچگاه حق و فرصت آنرا نداشت در همچو جرگه هایی اشتراک و از حق خود دفاع کند. همه فیصله ها غیابی اتخاذ میشد و بر زن تحمیل میگردید. با رفع حجاب و تحولات ناشی از آن، زنان شهری به تدریج به حقوق قانونی خود پی بردند و در صدد دفاع از آن بر آمدند.... تا آنوقت دستگاه عدلی و امنیتی کشور کاملاً در دست مرد ها بود و هیچ زن در آن راه نداشت. بروز مسائل مختلفه مربوط زنان، ضرورت وجود مأمورین عدلی و امنیتی از طبقه نسوان را جداً محسوس

گردانید. روی این ضرورت، پوهنتون کابل در پوهنځی های حقوق و شرعیات یک تعداد دختران را برای کدر قضایی تربیه نمود و در اکادمی پولیس نیز یک تعداد دختران را شامل تعلیمات عالی پولیس ساخت).

این بود قسمت هایی از جریانات مترقی دهه دیموکراسی که مطالعات و چشم دید های محترم داکتر «سید عبدالله کاظم» در اثر متذکره وی از دهه دیموکراسی و دست آورد های مثبت آن عصر مترقی. برای پشتیبانی از قوت استدلال و بیان نامبرده خوب است نظر اجمالی شخصی دومی یعنی آقای «محمد اعظم سیستانی» را منحصث یک «تاریخ نگار» و شاهد که البته در تحقیق جامع وی هم در مورد آن دوره طلایی، نباید شکی را به خاطر راه داد، بصورت مختصر بیان نماییم. آقای سیستانی در اثر معروف شان تحت عنوان «پنجاه مقاله سیستانی» چنین استدلال مینمایند:

(«در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقفه های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند.

بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان «محصلین - ازین قلم» پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و و..... و نویسندگان اسلامی چون: سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دهه دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داؤد در سال ۱۹۷۳ ستاره دهه دموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربه بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج ساله شاه محمود خان صدراعظم، تجربه بیست و پنج ساله دارند.").

درین جای شکی نیست که آن همه آرزو هایی که از ورای قانون منحصث تنظیم یک حکومت مردم، برای مردم و توسط مردم، باعث و بانی این عصر فرخنده بود، با مداخلات و تخریب ارزش های والای آن متأسفانه توسط یک اقلیت ضد ملی ای فروخته شده که از کتله های مختلفه تشکیل گردیده بود و با اسم مبارک «افغان»، درخت نونهال دیموکراسی مردم افغانستان را از ریشه بیرون میکردند، بر همه آرزو های یک ملت بینوا نقطه پایان گذاشت و اثرات نا فرجام و خونین آن هرگز دامان مملکت و صاحبان مظلوم آنرا ترک ننمود.

حال با اجازه به سراغ مختصری از بررسی دهه دیموکراسی «مشروطیت» و تخریبات پلان شده گوناگون گروپ های وابسته به خارج و داخل که همه افغان و زاده این سرزمان مقدس بودند، برای ازبین بردن ارزش های آن عصر فرخنده، باز هم از صفحه ۲۹۶ کتاب «زنان افغان» به قسمت هایی تحت عنوان «بررسی کلی دهه دیموکراسی- مشروطیت - ازین قلم» یعنی عنوان در کتاب "بررسی کلی ده دیموکراسی(مشروطیت)" می رویم:

درین قسمت مقدمتاً چنین آغاز میگردد: (برعکس آنچه از شگوفایی امور زنان در این دوره تذکر داده شد، در سائر موارد استفاده از ارزشهای مندرج قانون اساسی جدید بجای آنکه در مسیر دموکراسی حرکت کند، در سمت مختلف یعنی "انارشی" راه پیمود).

این واقعیت عریان را که نامبرده در ۸ کتیگوری به عناوین: احزاب- مظاهرات- مطبوعات- تحریکات در ساحه نظامی- شورا یک مرکز اخلاص - تشنج روز افزون بین قوای ثلاثه - شیوع سبوتاژ ها- وضع اقتصادی، بیان نموده، در حقیقت اثباتیست برای روبرو شدن ارزش های قانونیت و حکومت مردم توسط مردم و برای مردم به مقابل اقلیت های وابسته به مخربین داخلی «منجمله سردار محمد داود- گرچه ایشان با داشتن مطالعات وسیع اسمی از سردار ذکر ننموده اند» و خارجی که هردو دسته به مقابل ملت افغانستان و ارزش هایی که آن وثیقه گرانها منحیث قانون اساسی دولت شاهی مشروطه افغانستان در خود مضمّن داشت و چنانچه آقای «اعظم سیستانی» در بالا با اطمینان بیان نموده، بعد از عصر شکوفان و مردمی «شاه امان الله غازی»، پیام آور «دیموکراسی» بود. محترم «داکتر کاظم» با بیان مقدمه بالا میرود به سراغ عوامل و صنف بندی گروپ هایی که تخریب شان باعث سقوط و فناء این عصر فرخنده گردید و البته با کودتای بد فرجام سرطانی و دوران گزرای پلان شده جمهوریت، مملکت به نشیب غیر قابل کنترولی مواجه گردید که دردا که هیچ انجمنی برای آن امید متصر نمی توان بود. از جمله کتیگوری های متذکره تا مختصری بر قسمت ۷ کتاب آقای کاظم یعنی «شیوع سبوتاژ ها- صفحه ۳۰۱» نظری می اندازیم:

(وابستگان گروپ های سیاسی بخصوص حلقات چپ و راست افراطی همیشه در این دوره سعی داشتند حالاتی را بوجود آورند که که بر نارضایتی مردم از رژیم بیفزایند، بی امنیتی و بدگمانی را در سطح کشور توسعه دهند، کار شکنی و سبوتاژ را در ادارات معمول سازند، تفرقه و اختلافات را در بین اراکین دولت، نمایندگان پارلمان و ادارات مربوطه دامن زنند. بر علیه رژیم به تبلیغات و نشرات زهر آگین بپردازند، اختلافات قومی و زبانی را شدت بخشند و با نفوذ در اردو، آنها را در برابر حکومت به قیام تشویق نمایند و به آنها درس افراط گرایی چپ و راست بیاموزند. پراکنده ساختن آوازه ها، بدنام کردن اشخاص مخالف، دسیسه و توطئه در اجرای امور و خلاصه ده ها اقدام تخریبی دیگر شامل اجندای کار گروپ های مخالف نظام که با شدت عملی میشد. در نتیجه همین تخریبات ذهنیت های عامه علیه حکومت و نظام تحریک میگردد و بی اعتمادی را بین حکومت و ملت دامن میزد).

احسنت بر این تحلیل آفاقی! الحق که در این کتاب و در سال های قبل حق یک شاهد عینی ای بیدار و دقیق در احوال آن عصر را به نحو شایسته ای اداء گردیده است. بیجا نیست که این کتاب با ارزش اکثراً، منحیث مدرک معتبری مورد استفاده اینقلم قرار میگیرد. طوریکه این صفحات تصریح می نمایند، دردا که آن عصر بیمثال با اساسات دیموکراسی نو پا که آمال سرکوب شده و مختق یک ملت را بر آورده مینمود و چنانچه در سطور کتاب تذکار یافته، متأسفانه فدای توطئه های سخیفانه داخلی و عمال فروخته شده افغان و البته دشمنان قسم خورده مردم بینوا و مظلوم افغانستان گردید.

این قسمت یاد داشتها را باز هم به قسمتی از کتاب مذکور اختصاص میدهیم. درین حصه که امیدی برای نجات کشتی شکسته دیموکراسی و حکومت مردم باشد، تحت عنوان «موسی شفیق آخرین مهره» تحریر گردیده که به قسمت هایی از آن در متون کتاب آقای کاظم از صفحه ۳۰۲ میپردازیم:

(با استعفای داکتر عبد الظاهر از مقام صدارت، پادشاه بتاريخ ۵ دسمبر ۱۹۷۷ «محمد موسی شفیق» وزیر خارجه در کابینه قبلی و عضو فعال کمیسیون تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴ را مؤظف تشکیل کابینه ساخت. شفیق پشتون بود، اما به دری مائوس. او عالم دین بود، اما افکارش آمیخته با تجدد و فراخ نظری. او جوان بود، اما ادراکش همچو پیری با تجربه. با متانت سخن میگفت و نهایت شیک پوش و با صفا. مرد آزاد اندیش و با دسپلین بود. شفیق آخرین امید پادشاه برای اصلاح امور کشور بود که در اثر ناهنجاری ها رو به پاشیدگی و کسوت میرفت. پادشاه و شفیق توافق کرده بودند که در کشور با حفظ ارزش های قانون اساسی، تحولات جدی در امور داخلی و خارجی را در ساحات ذیل به وجود آورند:

در امور داخلی:

- اقدام جهت انفاذ قانون احزاب سیاسی، جرگه های ولایتی و بلدیه ها.
- انفاذ قانون تنظیم اجتماعات عامه، به شمول مظاهرات.
- تجدید نظر بر قانون مطبوعات و حق نشر برای آنده نشراتی که دقیقاً با ارزش های قانون اساسی همخوان باشند.
- اعاده حیثیت و صلاحیت های از دست رفته حکومت با به عبارۀ دیگر جلوگیری از انارشی که زیر نام دیموکراسی در کشور عام شده بود.
- تعدیل قانون انتخابات شورا» برای همین منظور در نظر بود تا انتخابات ۱۹۷۲ - دور سوم شورا به نحوی برای یکسال به تعویق افتد».
- محدود ساختن فعالیت های بی لجام گروه های سیاسی مخالف دولت، بخصوص خلق و پرچم.
- توجه مزید به امور دینی و جلوگیری از تمایلات ضد اسلامی.

در امور خارجی:

- تأکید جدی و عملی در حفظ سیاست بیطرفی و عدم انسلاک به پیمان های نظامی.
- نزدیکی با کشور های همسایه ایران و پاکستان و سایر کشور های اسلامی.
- توسعه روابط نزدیک با جهان غرب.
- بیرون کشیدن افغانستان از وابستگی روز افزون شوروی، البته توأم با دادن اطمینان مبنی بر حفظ دوستی با آن کشور.

«شفیق» به تأسی از اهداف فوق در روابط خارجی موفق شد که معاهده آب دریای هیرمند را با حکومت ایران بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ - ۱۹۷۳ با وجود مخالفت ها در داخل، امضاء کند. پس آنرا با یک عده مسائل مهم دیگر، از شورا بگذراند که اینکار توانایی سیاسی، قدرت استدلال و جلب اعتماد او را در شورا به اثبات میرسانید. «شفیق» همزمان با امضای معاهده فوق اعلام کرد که او به همین ترتیب می خواهد موضوع پشتونستان را با پاکستان نیز با حفظ منافع افغانی حل کند و روابط دو کشور را صمیمانه سازد. او به «نیکولای پودگورنی» صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی که به کابل سفر کرده بود، ضمن دیدار تصریح کرد که: "افغانستان

در نظر دارد سیاست خود را در پرتو انکشافات منطقه شکل دهد، بدون آنکه از سیاست عدم انسلاک منحرف شود تا زمینه‌ی خوبتر را برای انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان فراهم سازد".

«شفیق» میدانست که اقدامات او خطر جدی در قبال دارد و شوروی آنرا به سادگی تحمل نمی‌کرد. اما چون راه دیگری نبود، ناچار برای نجات کشور از یک بحران سیاسی رو به تزايد که دیر یا زود از وقوع یک طوفان عظیم در کشور خبر میداد، دست بکار شود. این طوفان بسیار سریعتر از آنچه گمان میرفت بوقوع پیوست و با حدوث کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به رهبری «محمد داود خان» بساط سلطنت چهل ساله «محمد ظاهر شاه» برچیده شد که در قبال آن افغانستان بعد از یک دوره انتقالی دچار آشوب بزرگ و مصیبت بار گردید).

نتیجه نویسنده مضمون بر استناد از کتاب و نظریات دقیق داکتر «سید عبدالله کاظم» در مورد دهه دیموکراسی، همانا بیان حقایق عریان مربوط این عصر طلایی است که بر انتخابات پارلمانی، تفکیک قواء و حقوق افراد اتکاء داشت که بدون شک میتوانست حکم «مدینه فاضله» را برای مردم تشنه آزادی و قانونیت تمثیل نماید. وی به صراحت آشکار میسازد که دسائس گوناگون پلان شده چگونه حکومت متعدد را از طریق موجودیت فساد و نا آرامی پلان شده از طریق مظاهرات و پارلمان به ناکامی مواجه ساخته و ثبات و آرامش را معدوم مینمود. داکتر کاظم در روحیه بیان این عصر بر تسوید و اجرای قانون اساسی، تخریب و دسائس داخلی و خارجی و سوء استفاده از ارزش های آزادی بخش رژیم به اساس قانونیت و آزادی های فردی، مطبوعات و امثال آن پرده برمیدارد. وی در حالیکه آخرین پلان شاه را برای تأمین صلح و ثبات با همکاری صدراعظم دانشمند و مدبر وی «مرحوم محمد موسی شفیق» و تشریح دقیق پلان اصلاحی مفید و نجات بخش وطن از حیطة ابر قدرت مخوفی چون شوروی میداند، با افسوس با از دست رفتن چنین یک فرصت پایان دوره متریقی قانون اساسی را با طوفانی که کودتای ۲۶ سرطان وابسته به گروه پرچم وابسته به مسکو، بصورت عاجل عارض نمود، بیان میدارد.

قسمت دوم بخش اول: نظری دقیق و اجمالی بر وقوع کودتای ۲۶ سرطان و چگونگی رژیم جمهوریت، قانون اساسی و ختم رژیم در اثر کودتای منحوس ۷ ثور ۱۹۸۷:

درین قسمت که نظر و استدلال آقای «سید عبدالله کاظم» بار بار چه در پورتال افغان جرمن آنلین و چه قسمماً بصورت نقل از کتاب مذکور وی، منتشر گردیده است، برای رفع طوالت مبحث ما درین جا استدلال نمی‌گردد. برای مطالعه دقیق این مضمون افشاگرانه و مستدل ایشان تحت عنوان «کودتای ۲۶ سرطان، سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت» به آرشیف مذکور در وبسایت افغان جرمن آنلین مراجعه کرده و بر مضمون نمبر ۲ کلیک نموده ممنون سازید.

* * * *

پایان بخش اول



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۵

ملالی موسی نظام

رویداد های سرنوشت ساز در افغانستان نیمه دوم قرن بیست

نظر مختصری بر یاد داشت های دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج

بخش دوم

همانطور که در حصه اول مضمون اظهار گردید، باز هم بصورت بسیار مختصر نگاه اجمالی ای بر دو دوره مهم و سرنوشت ساز از نظر و یادداشت های یک صاحب منصب عالی رتبه اردوی کشور، «دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج»، شخصیت سابقه دار و مجرب که با داشتن روابط نزدیک و متداوم با اعضای فامیل شاهی و مأمورین عالی رتبه ملکی و عسکری، منحصی یک شاهد عینی مهمترین ادوار تاریخ افغانستان، می اندازیم. نظر به حجم بیشتر خاطرات مذکور در ساحة عسکری که چشم دید بیشترین بوده است، از دو عصر مورد بحث ما، فقط قسمت هایی را از صفحات جلد اول تحت عنوان «روی داد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان»، تحت بررسی اجمالی قرار میدهم. چون مباحثات اخیر مطبوعاتی بیشتر بر کارروایی و فعالیت های «سردار محمد داؤد» استوار بوده است و از جانب دیگر اقدام شخص مذکور برای پایان دادن به سلطنت و رسیدن به قدرتی که دایم آرزو داشت، ذریعه همکاری حزب پرچم سرنوشت ساز، متعلق با اتحاد شوروی صورت گرفت، نظر مختصری هم از یادداشت های یک جنرال مجرب اردو در مورد ایام صدارت سردار مذکور و چگونگی آغاز حصه گرفتن فعال اتحاد شوروی وقت در مقدرات افغانستان، خواهیم انداخت.

حکومت محمد داؤد خان، پسر عم و شوهر همشیره ظاهر شاه. ۱۹۵۳-۱۹۶۳:

(بعد از استعفی و یا درست تر گفته شود، بعد از برطرفی «شاه محمود خان» در اثر یک توطئه خانوادگی، شاه بتاريخ ۶ سپتمبر ۱۹۵۳ «محمد داؤد خان» را مأمور تشکیل کابینه ساخت. «محمد داؤد خان» تقویه اردو و بالوسيله ادعای ارضی مربوط پشتون ها و بلوچ ها یعنی «پشتونستان» و اقتصاد رهبری شده را در صدر پلان کارش قرار داد.)

محترم «جنرال کبیر سراج» به تفصیلاتی در مورد سپردن امور طرح و تدوین پلان پنج ساله از جانب سردار به مرحوم «عبدالملک عبدالرحیم زی» وزیر مالیه پرداخته و موضوع مراجعه برای دریافت کمک عسکری و اقتصادی از امریکا، مسافرت «ریچارد نکسن»، معاون رئیس جمهور امریکا به کابل و عدم قبولی مذکور چونکه بر عکس پاکستان افغانستان در پکت «سنتو» شمولیت نداشت، میپردازد. میرویم به تفصیلاتی از صفحه ۴۴ کتاب مذکور: (محمد داؤد خان برای اینکه مسئله «پشتونستان» را شکل یک ادعای ملی بدهد و برای بدست آوردن

کمک های اقتصادی و نظامی دست باز و اختیار تام داشته باشد، در ماه نوامبر ۱۹۵۵ لویه جرگه انتصابی را در کابل دایر نمود و صلاحیت حاصل کرد تا داعیه پشتونستان را دوام داده و سلاح و معاونت های نظامی هم از هر جایی که میسر گردد بدست آورده شود.

ماه بعد «بولگانین و خروسچف» در بازگشت از هند و برما به دعوت حکومت، به کابل آمدند و در مذاکراتی که دو روز را در بر گرفت، هر نوع کمک اقتصادی و نظامی را به افغانستان وعده داده و از ادعای پشتونستان پشتیبانی کردند. آنها علی العجالة یکصد میلیون دالر یاری اقتصادی و ده عراده بس شهری را به بلدیة کابل وعده دادند. در دعوتی که بتاريخ ۱۸ دسمبر از طرف مکتب حریبه به مهمانان داده شده بود، آنها به درس خانه ها سرزده و جریان دروس را از نزدیک دیدند، بعداً که برای صرف غذا به تالار غذا خوری مکتب آمدند، درین جا «محمد داؤد خان» و عده ای از جنرالان اردو انتظار میکشیدند.

«خروسچف» بالای میز غذا خطابه ای داده و در ضمن گفت: «نمیدانم چرا صاحب منصبان افغان که عالم تر و رشید تر از متخصصین ترکی هستند، بحیث معاون معلم، گفتار های متخصصین ترک را ترجمه می کنند و خودشان آمادگی نمی گیرند تا جای متخصصین مذکور را بگیرند؟».

بعد از صرف غذای چاشت، مهمانان خدا حافظی کرده، «بولگانین» پیش، «خروسچف» از عقبش تالار را ترک گفتند، بعد «خروسچف» به تنهایی به تالار برگشته در کنار میز طعام به پا ایستاده و گفت: "ما به اینجا برای توسعه صلح آمده ایم. اگر جنگی در گیرد، می خواهیم در کنار شما پهلوی به پهلوی هم بجنگیم".

«تقدیر ملت مظلوم افغانستان که بودن شک در چنان دسیسه سیاسی کثیفی آنروز بیباکانه رقم خورد، واقعاً زمانیکه بعد از کودتای ثور جنگ واقعی رخ داد، شوروی با پهلوی ایستادن به عمال فروخته شده خود، نزدیک به یک دهه جنگ های خانمانسوز، موجبات یکنیم ملیون کشته، ملیون ها زخمی و معیوب و ملیون های دیگر آواره و بیوطن و انهدام بنیادی یک سرزمین و ملت مظلوم آن را تا امروز فراهم نمود - ازین قلم».

بعد از عودت زعمای شوروی به وطن شان، بروز یکشنبه «محمد داؤد خان» به وزارت دفاع آمده و بالای میز طعام چنین گفت: «زعمای سابق افغانستان از شوروی ها می ترسیدند و حذر داشتند ازینکه با آنها روابط نزدیکی؟!»، «قائم سازند، " مقصد از هردو عمو هایش بود" دیدید که آمدند و انسانهایی بودند مانند ما و شما، نه بلا و هیولا و اینک کمک هایی به ما وعده داده اند- صفحه ۴۵».

«دگر جنرال کبیر سراج» در اخیر صفحه ادامه میدهد: (...ناگفته نباید گذاشت که «محمد داؤد خان» بعد از برطرفی جنرال «محمد عارف خان»، بر علاوه وظیفه صدارت عظمی، پست وزارت دفاع را نیز شخصاً اداره مینمود و در هر هفته یکبار بروز های یکشنبه بوزارت دفاع آمده و با جنرالان اردو و رؤسای دوائر وزارت دفاع ملی، یکجا طعام صرف می نمود.

پلان پنجساله اول اقتصادی که توسط «عبدالملک خان عبدالرحیم زی» وزیر مالیه و همکارانش طرح ریزی شده بود، در سال ۱۹۵۶ به معرض تطبیق گذارده شد. در اثنای تطبیق آن نارسایی هایی در اعداد و ارقام پلان دیده شد که حکومت مجبور شد تا در متن پلان غور دوباره نماید. در اثنای غور دوباره پلان در مجلس وزراء، مشاجره لفظی بین «سردار محمد نعیم خان» معاون دوم صدارت و «عبدالملک خان» وزیر مالیه، در گرفت که منتج به برطرفی و حبس اخیر الذکر شد.

با به زندان افتیدن «عبدالملک خان» و برادرانش، عده دیگری از جوانان همکار وی نیز روانه زندان شدند و سال ها در قید باقی ماندند. «داؤد خان» در باره قصور «عبدالملک خان» که تا آنروز از نزدیک ترین و معتمد ترین همکار در نزد او بود، در روز یکشنبه بازهم بالای میز طعام وزارت دفاع بیان داشت: «عبدالملک با همکاری یک مملکت اجنبی می خواست هنگامه ایرا در کشور برپا سازد که جلو آن گرفته شد، خوشبختانه از صاحب منصبان و افراد اردو کسی با او همنا نشده بود. بزودی نتیجه تحقیقات این خیانت را نظر به اسنادی که در دست است، خواهید شنید که چه توطئه ای در شرف تکوین بود تا مملکت را در غرقاب تباهی سرنگون سازد».

سال ها گذشت و «عبدالملک خان» ۲۱ سال به زندان باقی ماند، نه تحقیقاتی صورت گرفت و نه محکمه ای دادر گردید و نه هم اسنادی به میدان کشیده شد که خیانت «عبدالملک خان عبدالرحیم زی» را ثابت سازد. او و همکارانش معصومانه قربانی یک دسیسه ای شدند و به فراموشی رفتند- صفحه ۴۶).

«قابل توجه هواخواهان دیکتاتوری دلسوزانه و استبداد - اینهم نمونه ای از مشیت نمونه خروار از یک استبداد واقعی ناجوانمردانه آشکارا که همه ارزش های حقوق بشر را علنی پامال میکند- ازین قلم».

بعد از تفصیلات این دوره از نگاه یک جنرال اردو، خلاصه قسمت هایی از چند صفحه دیگر چنین بیان میگردد: (... مقامات بالای اردو با مشاورین نظامی شوروی مشغول تجدید تشکیل آن به نمونه اردوی شوروی بودند. در جامعه، خصوصاً در حلقه خانواده شاهی نارضایتی هایی از نزدیکی زیاد افغانستان با شوروی محسوس بود. پادشاه مجبور شد تا شخصیت خود را تبارز داده و از «داؤد خان» بخواهد تا کنار برود- صفحه ۴۸.

..... محمد داؤد خان می خواست که بعد از استعفايش بار دیگر با حمایت مردم و از راه انتخابات آزاد با تشکیل یک حزب سیاسی، قدرت را بدست آورد. بعد تر خواهیم دید که جلو اینکار از راه قانون اساسی گرفته شد. بعضی از جرائد آزاد زمان دیموکراسی، دوره زمامداری «محمد هاشم خان» را به نام «استبداد کبرا» و دوره زمامداری «محمد داؤد خان» را به اسم «استبداد صغرا» به باد انتقاد گرفته بودند).

محترم جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» قسمت دهه دیموکراسی را در کتاب خویش چنین عنوان نموده اند:

دوره چهارم سلطنت ظاهر شاه، دیموکراسی سلطنتی- صفحه ۵۱:

(بعد از کنار رفتن محمد داؤد خان، پادشاه نفس راحتی کشید، او بعد از سی سال سلطنت تحت سایه دیگران، اکنون خواست دیگران را تحت سایه خود قرار داده، سلطنت و حکومت هر دو را در دست داشته باشد. بعد از سه دوره حکومت خاندانی، نظام مشروطه سلطنتی و زمان حکمروایی صدر اعظمان غیر خاندانی آغاز می یابد. ظاهر شاه در ده سال اخیر سلطنت خود ۱۹۶۳-۱۹۷۳ اولاً یک حکومت انتقالی را تحت ریاست «داکتر محمد یوسف خان» بنا نهاد و هیأتی را برای طرح قانون اساسی مؤلف ساخت. تسوید قانون اساسی و توشیح آن مدت یکسال را در بر گرفت. متن این قانون نخست در سال ۱۹۶۴ از طرف یک هیأت مشورتی مرکب از ۲۶ نفر از روشنفکران، علما و سالمندان مورد غور و مذاقه قرار گرفته و اصلاحاتی در آن وارد ساخته شد، سپس لویه جرگه بالای آن تدقیق و تصدیق کرد. در اول اکتوبر ۱۹۶۴ به توشیح پادشاه رسیده و به معرض تطبیق گذاشته شد. نظر به حکم قانون اساسی حکومت انتقالی اداره امور را برای یکسال در دست گرفته، متعاقباً انتخابات را دایر ساخت و ولسی جرگه در ۱۴ نوامبر ۱۹۶۵ جلسات خود را دایر نمود. حکومت انتقالی تحت ریاست «داکتر

یوسف خان» سابق وزیر معادن و صنایع، وظایف خود را بوجه احسن به انجام رسانیده و سیاست داخلی و خارجی را بخوبی رهبری کرد.

در ساحة اقتصادی نیز قدم های مثبتی به پیش گذاشت. پادشاه به داکتر «محمد یوسف خان» امر داد تا برای یک دوره دیگر کابینه اجرائیه را تشکیل دهد. داکتر «محمد یوسف خان» بزودی کابینه را سر و صورت داده و نظر به احکام قانون اساسی، آنرا بغرض تصویب به ولسی جرگه پیش کرد.

در مباحثات ولسی جرگه به اثر مداخلات مخالفین و بی لجامی محصلین پوهنتون و طلاب مکاتب، مذاکرات ولسی جرگه در داخل تالار مختل شده و در تالار دامنه مظاهرات شاگردان بجایی کشید که منجر به زد و خورد با قوای امنیتی گردیده و تبادلۀ آتش از یکطرف و سنگ و کلوخ از طرف دیگر به زخمی شدن یک تعداد پلیسان و کشته شدن یک شاگرد خیاط منتهی گردید - «حادثه سه عقرب». با این بی نظمی ها داکتر «محمد یوسف خان» مجبور به استعفی شد و شاه، «محمد هاشم میوندال» وزیر اطلاعات و کلتور را مأمور تشکیل کابینه نمود.

قانون اساسی سال ۱۹۶۴ «مشروطه سلطنتی» برای مردم افغانستان آزادی هاپیرا به میدان آورد که متأسفانه ماجرا جویان از آن استفاده های سوء و غیر مشروع نموده و جلسات ولسی جرگه را به صحنه مجادلات دائمی در بین قوای مقننه و مجریه تبدیل ساختند. صفحه ۵۲.

..... جای دیگر همان صفحه. اگر این قانون اساسی بدرستی تطبیق میشد و قوای سه گانه مقننه، قضائیه و اجرائیه همکاری صمیمانه میداشتند و قوانین متمم این قانون اساسی هم منظور شده و به معرض تطبیق گزارده میشد، امید آن بسیار موجود بود که وضع کشور به شکل بهتری می بود و کار ها در همه رشته ها بخوبی پیش می رفت. بد بختانه عدم توشیح قانون احزاب و قانون ولایتی جرگه از طرف پادشاه و تردد او درین امر، مخالفت ها و عناد وکلای ولسی جرگه و مشرانو جرگه با قوای اجرائیه، حسادت و بدبینی در بین هر سه قواء، بی علاقگی وکلای هردو جرگه به وظائف اصلی شان، مداخلات روزمره شان در امور اجرائی و از نصاب انداختن مجالس قانون گذاری، سوء استفاده وسیع عناصر چپ گرا از آزادی های قانون اساسی و فلج ساختن پروژه های قانونی دولت در جرگه، دامن زدن اوشان به آتش اختلافات لسانی، قومی و مذهبی در مجالس، رنجیده شدن داود خان با تصویب ماده ۲۴ قانون اساسی و تحرکات او در ولسی جرگه بوسیله وکلای چپگرا، دلسردی و بی تجربگی مأمورین دولت در کار ها، بازی های شاه در بین قوای سه گانه، موجبات شکست و ناکامی قانون اساسی مشروطه را ببار آورد.

در طی ده سال دیموکراسی سلطنتی، هر باری که من در اعیاد به دیدن «محمد داود خان» می رفتم، در محضر عام از بیلانس بودجه اردو و کار های انجام شده از من میپرسید. وقتیکه من ارقام را برایش ارائه میدادم متعجبانه می پرسید: "در حالیکه هیچ هدف سیاسی مد نظر نیست، چرا اینهمه مصرف از بودجه می نمایید؟". مقصد او از هدف سیاسی، داعیه پشتونستان بود که در دوره دیموکراسی به سردی گرائیده بود. سوالهای دیگرش آن بود که: "چرا به این پیمانۀ اسلحه خریداری می کنید و راکت های زمین به هوا به چه درد میخورد و قطعه کوماندو برای چه منظوری تشکیل شده است؟". همه این سوال ها شکل اعتراض آمیز می داشت و هر سال بیک شکلی تکرار میشد. جواب هایی که من به او میدادم، هرگز قناعت کننده نبود، زیرا سوالاتش را با حضور داشت عده ای از مردم طرح میکرد و نمیخواست نشان دهد که قانع شده است. صفحه ۵۳-۵۴.

یکسال قبل از کودتای کمونیستی، قرابتی بین من و جنرال متقاعد «محمد رسول خان» سابق رئیس ضبط احوالات به وقوع پیوست، جوانترین دخترم با جوانترین پسر «محمد رسول خان» ازدواج کردند. این نزدیکی امکانات آنرا فراهم ساخت تا مکثونات قلبی او را کاویده و بیرون بکشم. از او در باره «محمد داؤد خان» و نیاتش پرسیدم، برایم چنین گفت: «بعد از انفاذ قانون اساسی، «محمد داؤد خان» مرا به منزلش خواسته، بعد از صرف چای و صحبت در باره موضوعات روز و اوضاع کشور، مقصد اصلی اش را چنین بیان داشت: "مبلغ پنج میلیون افغانی نقد حاضر است و به اختیارت می گزارم، توسط آن اشخاصی مانند مجید کلکانی، ببرک کارمل، سید ظاهر و بعضی از وکلای چپ گرا را تشویق نمایی که در داخل مملکت و در مجالس ولسی جرگه بی نظمی و هرج و مرج بوجود آرند". من پولش را قبول نکردم، اما گفتم که این کار را می کنم و بوعده خود وفا کردم. امروز از این کار خود پشیمان هستم و بدربار خداوند همیشه دست دعا بالا کرده و تقاضا می کنم که خداوند مرا از گناهای که به نفع «داؤد خان» مرتکب شده ام، ببخشد! گناهای را که برای منافع خودم مرتکب شده ام، البته که جوابده می باشم».

«شایسته خواهد بود که مورخین و محققینی که سخت در کار تحقیقات بیطرفانه آفاقی بدون «حب و بغض که البته از حیثیت انسان می کاهد» اشتغال دارند این قسمت اعترافات یک معتمد و مأمور نزدیک به «سردار محمد داؤد» را مد نظر گرفته و با تحلیل تخریبات عصر دیموکراسی و عوارض آن، برای مردم افغانستان با افزودن مواد قابل اعتمادی، بر آفاقیت در صفحات تاریخ بیفزایند - ازین قلم» محترم «جنرال کبیر سراج» ادامه میدهند: (چندی بعد سوال دیگری از او نموده و سبب جدایی اش را از «داؤد خان» پرسیدم، زیرا در تمام دوره صدارت «محمد داؤد خان»، وی نزدیکترین و معتمدترین همکار او شناخته می شد. چنین توضیح داد:

"بار دگر باز هم مرا احضار نمود و افشاء کرد که خیال براه انداختن یک کودتا را دارد و از من خواست تا با او همکاری نمایم. من فکر میکردم که «داؤد خان» خیال پادشاهی دارد، ولی وقتی که او گفت که جمهوریت را اعلان خواهد کرد، ازو بریدم و از همکاری اش اباء ورزیدم. بعد از کامیابی کودتا، وقتی جمهوریت اعلام شد، جداً راه مخالفت را پیش گرفتم. همان بود که با تمام افراد خانواده ام مدت دو سال در منزل تحت نظارت بسیار شدید قرار گرفتم" - صفحه ۵۵.

«محمد داؤد خان» بعد از آنکه ماده ۲۴ قانون اساسی او را از فعالیت سیاسی محروم کرد و راه دوباره به قدرت رسیدن بر او بست، عقده گرفت و یک حس انتقام در برابر دستگاه سلطنت و حکومت در او خلق شد. بنا بر آن برای او راهی باقی نماند بغیر اینکه به یک کودتا دست بزند. مشوق «محمد داؤد خان» در این راه سه نفر بودند: دگر جنرال محمد عیسی خان نورستانی، تورن جنرال عبد الکریم سراج و عبدالرزاق ناصر ضیایی معین وزارت خارجه. سه نفر فوق الذکر به این بودند که «محمد داؤد خان» کودتایی در برابر حکومت و قانون اساسی براه اندازد و قدرت را دوباره به حیث صدراعظم و وزیر دفاع، در دست گیرد، پادشاه را دوباره بجایش ابقاء نموده و صلاحیتش را محدود سازد. اما، «محمد داؤد خان» طور دیگری می اندیشید که بعد تر به میدان آمد).

محترم جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» تعدادی از صفحاتی را به چگونگی بیخبری شاه از مقدمات اقدام به کودتا سرطان و جریاناتی در اردو، اطلاعات یک عده از مأمورین اردو و «سردار عبدالولی» در زمینه، که البته شاه

حاضر به شنیدن آن نگردید و انتخاب «داؤد خان» برای پرسونل کودتا از بین صاحب منصبان خرد رتبه ناراض و امثالهم، چنین در مورد دهه دیموکراسی نتیجه گیری مینماید صفحه ۶۵:

(دیموکراسی سلطنتی با همه خلاهایی که داشت و با همه رخوتی که در تطبیق قانون اساسی بوجود آمده بود، باز هم گفته میتوانیم که یک قدم عمده بطرف پیش رفت بود. آزادی های فردی که نصیب مردم شده بود، شعور سیاسی اکثریت را بیدار ساخته بود. دو دوره انتخاباتی بدون مداخله دولت صورت گرفت. مردم افغانستان که ۹۰ فیصد بیسواد بودند، از برکت آزادی بیان و قلم و نشر جرأت آزاد بیک اندازه دانش و فهم سیاسی دست یافته بودند و می دانستند که به کی رأی بدهند و چرا رأی بدهند. در عصر دیموکراسی سلطنتی سیاست خارجی مملکت بر مبنای عدم انسلاک و قضاوت آزاد، حیثیتی را برای کشور فراهم آورده بود که در مجامع بین المللی بالای افغانستان حساب می شد. سیاست داخلی هم بطرزی اداره شده بود که غیر از تظاهرات و نا آرامی های طلاب در کابل، در بقیه اکناف مملکت امنیت و آرامی برقرار بود.

وضع اقتصادی روز تا روز بهتر میشد و تشبثات فردی رو به ترقی و شگوفایی بود. توریزم انکشاف مزید نمود. در اثر امنیت و دیموکراسی و آزادی های فردی، اقتصاد و صنعت رشد نمود. در ظرف یکونیم سال ۱۱۰ دستگاه خصوصی صناعتی در کشور بکار افتید. بعد از تدوین قانون، سرمایه گزاری های داخلی و خارجی که اطمینان داشتن ملکیت را به مردم می داد، تجار سرمایه های خود را در راه انکشاف صنعتی بدوران انداختند. اردو و قوای مسلح وظایف شانرا اجراء می کردند و با تحولات و انکشافات عصری آشنایی بهم می رسانیدند. هرگاه این نظام با کودتای جمهوری «محمد داؤد خان» از بین نمی رفت، امید آن بود که کشور تا قرن ۲۱ بجایی که فراخور حالش باشد، قدم بگذارد).

این بود قسمت هایی از خاطرات گران قیمت یک شاهد عینی و یک جنرال مجرب و تعلیم دیده اردوی افغانستان در مورد دوره مترقی دیموکراسی و دست آوردهای آن و پلان های سخیفانه ای که روی اهداف قدرت طلبی و تخریب تهداب آن اساساتی که یک حکومت مردم، برای مردم و توسط مردم با سعی بلیغ هموطنان معتقد به «اعلامیه ارزشمند حقوق بشر» برای قدرتمندی ملت و برای ایجاد یک جامعه ملی و مترقی وسیله گردیده بود.

پایان بخش دوم



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۷

ملالی موسی نظام

رویداد های سرنوشت ساز در افغانستان نیمه دوم قرن بیست

اولین جمهوریت ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸:

قسمت اخیر یاد داشت های دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج

(در سال ۱۹۶۲ میلادی محمد داؤد خان صدراعظم افغانستان به غرض تداوی درد کمرش سفری به ایتالیه نمود و در آن سفر داکتر سعدالله غوثی عضو شعبه روابط سیاسی وزارت امور خارجه او را همراهی می کرد. روزی در اثناء صرف قهوه در یک رستوران در روم، داؤد خان به غوثی گفت: "در فرانسه کتابی نشر شده است به نام Technique de coup d'état - اثر Curzio malaparte - نویسنده ایتالوی، میتوانی یک جلد ترجمه فرانسوی آنرا دستیاب نمایی؟" غوثی جواب مثبت داده به کتاب خانه مراجعه کرده، کتاب را خریداری و به اختیار داؤد خان گذاشت.

داؤد خان گویا از همین تاریخ به مطالعه این کتاب پرداخت و ده سال بعد هم که به حیث یک شخص مستعفی به منزلش بسر میبرد، روز ها با این کتاب مشغول بود. او از همین کتاب آموخت که چطور پلانش را طرح نماید و چگونه آنرا تطبیق کند. قراریکه بعد ها رفقای انقلاب «؟!» داؤد خان بکمال افتخار اظهار می داشتند، در پلان داؤد خان فقرات ذیل «۱» موجود بود:

- ۱- مساعی برای فزونی ناراضیان در کشور.
- ۲- توسعه بی امنیتی و بدگمانی در سطح کشور.
- ۳- کوشش در افزودن بدبینی بمقابل اجراءات دولت.
- ۴- مظاهرات و کار شکنی ها در پوهنتون و ادارات «توسط عناصر چپی».
- ۵- نفوذ در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و فلج ساختن قانون گذاری با مخالفت با پروژه های دولت.
- ۶- تبلیغ بر ضد دولت توسط بعضی از جرائد آزاد و حتی تمویل بعضی از آنها.
- ۷- جلب ناراضیان خورد رتبه برای کودتا «فارغان شوروی، خورد ضابطان و فارغان جوان پوهنتون کابل».
- ۸- اشاعه پروپاگند های ضد و نقیض برای سر درگمی و گیج ساختن کارکنان دولت.
- ۹- نفوذ در اردو و تبلیغ در باره آنکه، حقوق شان تلف می شود.

۱۰- ایجاد اختلافات زبانی، قومی و مذهبی.

۱۱- کتمان نام و هویت رئیس کودتا و اعضای آن از یکدیگر شان.

۱۲- در مرحله اول جلب و جذب آن قطعات اردو که بدر کودتا بخورد «قوای زره‌دار- هوایی».

۱۳- در صورت لزوم اعطای رشوت نقدی و یا سیاسی به اشخاص مورد نظر.

۱۴- سعی و کوشش درینکه کودتا تا حد ممکن بدون خون ریزی به ثمر برسد.

داؤد خان با این پلان مؤفقانه به پیش رفت و در نیمه شب ۱۷ جولای ۱۹۷۳ در وقتیکه پادشاه به غرض معالجه چشم به لندن، بعداً برای استراحت به ایتالیا رفته بود، با قطع تلیفون های شهر و گرفتاری مارشال شاه ولی خان، جنرال عبدالولی، شهزاده احمد شاه، محمد موسی شفیق صدراعظم، خان محمد خان وزیر دفاع، قوماندان گارد شاهی و قوماندان قطعه ۴۴۴، دستگاه سلطنت را از بین برده و جمهوریت را اعلام نمود. صفحه ۷۰-۷۱

عده ای فکر میکنند که چون «داؤد خان» با عناصر چپگرا «مخصوصاً حزب پرچم» سر جنبانی داشته و با عناصر مربوط به این حزب یکجا کودتا کرده است، پس باید شوروی ها از این امر خبر قبلی داشته و به کودتا کمک کرده باشند. اظهارات این دسته مردم هم اساس و پایه «۲» ندارد، زیرا قراریکه قبلاً گفته ام، داؤد خان در پی ناراضیان افتاده بود، در جمله رفقای انقلابی «داؤد خان» از کمونیستان خلقی و پرچمی گرفته تا مردمان مسلمان و متدین اما سرخورده، متقاعد و جزا دیده زیاد بود. با کودتای داؤد خان بغیر همین قبیل اشخاص هیچ کس دیگری حاضر به همکاری با او نبود. داؤد خان این موضوع را خوب فهمیده بود و به حسن شرق و غلام حیدر رسولی هدایت داده بود که: "از عسکری از رتبه تورن به بالا و از خدمات ملکی، از سرکاتب بلند تر را به مقصد کودتا، جلب و جذب ننمایید".

داؤد خان صدر اعظم با داؤد خان رئیس جمهور از زمین تا آسمان با هم فرق داشت، او محبوبیت زمان صدارت عظمی اش را در بین مردم از دست داده بود. حس انتقام جویی، شخصیت او را دگرگون ساخته بود).

محترم «جنرال کبیر سراج» در ادامه بعد از یک سلسله تشریحات و چگونگی حالات خودش بعد از کودتا، صحبت و مذاکره با شهید «خان محمد خان مرستیال» و دیدار «رهبر کودتای سرطان» و آمادگی به رفتن دوباره به وظیفه در وزارت دفاع را در صفحه ۷۴ چنین ادامه میدهد:

(فردای کودتا روز ۱۸ جولای ۱۹۷۳ بعد از آنکه اعلامیه جمهوری از رادیو افغانستان پخش شد، لباس پوشیده و میخواستیم عازم وظیفه گردیم، هر قدر انتظار کشیدیم وسیله نقلیه ای که مرا از منزل به وزارت دفاع میرسانید، پیدایش نشد. لاجرم در منزل باقی مانده انتظار روشن شدن اوضاع را می کشیدیم، ساعت دوی بعد از ظهر «جنرال خان محمد خان» مشهور به «مرستیال» که از دوستان نزدیکم بود، بدیدم آمده پرسید که: "تا حال بدیدن داؤد خان نرفته ای؟" گفتم نی، واسطه سواری ندارم و نتوانستم به وزارت دفاع بالای کارم بروم و هم نمیدانم که همین حالا چکاره ام؟ او اوضاع را چنین تشریح داد: "امروز صبح وقت برای عرض تبریک به منزل داؤد خان رفته بودم، عده ای بسیار مردم در آنجا جمع شده بودند. داؤد خان بمن امر نمود که به وزارت دفاع برو و ببین که کدام بینظمی در آنجا رخ ندهد. من تا همین دم در وزارت دفاع بودم، بجای خودت بعضی اوامر لوژیستیکی به شفاخانه ها، ذخایر مواد سوخت، سیلو و مسلخ را صادر کردم و همه کار ها روبراه است. بیا که

ترا با خود به منزل داؤد خان برسانم، برو و به او تبریک بگو، اگر فردا اینکار را بکنی، دیر شده می باشد. داؤد خان انسان کینه توزی است که این بی اعتنایی را فراموش نخواهد کرد".

جنرال کبیر سراج از تشریحات رفتن به خانه رهبر کودتا که بسیار ازدحام بود و بعد از انتظار برای دیار وی به اتفاق اسمعیل خان ناصری چنین مینویسد: (" داؤد خان در اطاق کوچک پذیرایی اش بالای کوچ نشسته بود، مانده و کوفته و پریده رنگ بنظر میرسید، با ما مصافحه نموده و اجازه نشستن داد. روبرویش نشستم و برایش تبریک گفتم. در جواب گفت: " ما این کار را کردیم، چه میشود؟ نمیدانم!". به جوابش گفتم که نیت شما بخیر افغانستان است، انشاالله همه کار ها بدرستی پیش خواهد رفت".

فردا ۱۹ جولای به وزارت دفاع رفتم، انتظار داشتم که «خان محمد خان» را در کرسی لوی درستیز و یا وزیر دفاع خواهم یافت، اما برعکس جنرال «عبدالکریم مستغنی» را به حیث لوی درستیز اردوی افغانستان مقابل شدم. از همکارانم که در کودتا سهمی داشتند، چنین دستگیرم شد که روز گذشته که رهبر، خان محمد خان را بغرض اداره امور بوزارت دفاع فرستاده بود، رفقای کودتای وی از اینکه رهبر همکاران سابقش را بوظایف می گمارد، وارخطا شده بودند و فوراً تورن «غوث الدین فایق» را که یکی از انقلابیان برجسته بود، بوزارت دفاع فرستاده و خان محمد خان را بیرون کرده بودند).

بعد از تشریح دانستم اینکه «رهبر کودتا» در همان فردای آنروز به وزارت دفاع به معیت «حسن شرق، عبداللّٰه و غوث الدین فایق» در وزارت دفاع حاضر گردیده و از مأمورین عسکری دیدن مینماید و گویا وزارت دفاع را دفتر مؤقتی قرار میدهد و روز دیگری بساعت معین دوازده بجه جنرالان و قوماندانان در تالار غذا خوری جمع گردیده و انتظار «رهبر» و رفقای وی را میکشیدند. «داؤد خان» در حالیکه دو صاحب منصب قطعۀ ۴۴۴ کوماندو با کلاشینکوف او را مشایعت مینمودند در صدر میز قرار گرفته و «حسن شرق و عبداللّٰه» در دو پهلوی وی نشستند. بعد از هدایات در مورد امور محوله مربوطه که روی سخن بیشتر متوجه «جنرال کبیر سراج» بوده، بعد از صرف نان و خاموش ساختن رادیو، بیانیۀ رهبر کودتا را چنین ابراز میگردد: " برادران، ما و شما سی سال پیش در همین جا اردوی جوان افغانستان را تشکیل دادیم و هم امیدوار بودیم که به زور جوانان اردو، رژیم فاسد شاهی سرنگون شده است «۳». ولی شما مردم هیچ کدام تان یک احساس مثبتی در برابر آن از خود نشان ندادید. همچنان من از شما جنرالان اردو گله مند میباشم که هیچ یک از شما ها روزی صدا در نیاوردید تا بمقابل دیموکراسی قلابی اعتراض کنان به پادشاه بگویید که بس است این مسخرگی! جمع کنید این دستگاه را...".

(بعد از گفتار «داؤد خان» همه متوجه شدند که برآستی حتی بعد از دخول رهبر به تالار غذا خوری هم نه کسی به او تبریک گفت و نه کف زدن و گلپاشی صورت گرفت. برای تلافی مافات عده ای از جنرالان معذرت هایی را پیش کشیدند که هیچ یک آن به او خوش نخورد. باید خاطر نشان ساخت که بعضی ازین جنرالان در ده سال خانه نشینی داؤد خان، یکبار هم بدیدن او نرفته بودند و وقتیکه «داؤد خان» به یک دوره افغانستان بر آمده و بولایات گشت و گزار می نمود، قوماندانان موظف در ولایات از او استقبال نکردند. همین بود که هر یک معذرت خود را به نحوی ابراز داشتند، اما بیهوده بود و عکس العمل «داؤد خان» بعد از جشن استقلال همین سال بروز کرد که دفعۀ ۲۱ نفر از جنرالان سابق «۴» را به تقاعد سوق داد. در بین جنرالان مذکور عده ای متخصصین،

ماهران و روشنفکران تعلیم یافته بودند که خروج اوشان از اردو دفعتاً خلایی را بوجود آورد که «داؤد خان» تا زمان مرگش جای خالی آنان را پر کرده نتوانست). صفحه ۷۸-۷۹

جنرال کبیر سراج درپایان همین صفحه ادامه میدهد: (سه روز بعد از اعلان کابینه، جنرال خان محمد خان «مرستیال» به دفتر کارم وارد گردیده و بعد از سلام و احوال پرسی، ازو پرسیدم که چطور آمده است؟ پاسخ داد که: "آدم و پاکتی را بدست رجبعلی پیشخدمت دادم تا به رهبر تقدیم کند، گفتمش هر وقت مرا خواست بدفتر خودت میباشم". بسیار کنجکاو شدم و از دوستی ای که با وی داشتم بخود اجازه دادم تا از او بیرسم، این چه پاکتی است؟ محتوی آن چه می باشد؟ بدون آنکه بمن جواب درستی بدهد، چنین گفت: "ما و شما باید با این آدم «مقصودش داؤد خان بود» کمک نماییم، او با کابینه مزخرفی که تشکیل داده است، کشور را اداره کرده نمی تواند. داؤد خان به این اشخاص، بدنام و رسوا خواهد شد و در آنوقت افسوس خوردن سودی نخواهد داشت. اگر او یک وقتی صدر اعظم مقتدر بود، اشخاصی با او صدقانه همکار بودند که باعث موفقیت او گردیدند، ولی همکاران موجوده او دانش و تجربه مردمان گذشته را ندارند". فهمیدم که پاکت باید حاوی چنین پیغامی به «داؤد خان» بوده باشد. به او گفتم که: "داؤد خان به عقیده خودت نیست، برعکس او فکر میکند که زمانیکه خودش در رأس کار ها باشد، همین کفایت میکند، وزراء و اعضای کابینه در نزد او کارمندان کاغذ بیار و کاغذ ببر هستند و بس. چه فرق میکند که کی ها در کرسی وزارت تکیه زده اند و برای اجرای کار های تخصصی، لیاقت مامورین پائین رتبه مهم است نه مقام وزارت که هر روز در تغییر و تبدیل می باشد". خواستم بدینوسیله یک کمی زیاد تر از او بشنوم، دوباره رشته سخن را در دست گرفته و گفتم: "غلطی کار در همین جاست، «داؤد خان» به مشاورین تعلیم یافته، رسیده و صادق احتیاج دارد تا او را کمک و رهنمایی صحیح کنند". درین وقت یاورم داخل شد و گفت رجب علی خان اجازه دخول می خواهد، به او اجازه دادم، داخل دفتر شده و به «خان محمد خان» چنین اطلاع داد: "پاکت شما را به رهبر دادم، باز کرده و خواند، بمن امر نمودند تا بشما بگویم که حالا فرصت دیدن شما را ندارند، بیک وقت مساعد شما را نزد خود خواهند خواست". «خان محمد خان» با شنیدن این پیغام یکه خورد، کمی فکر کرد و بعد گفت: "خوب خوب فهمیدم". پیام آور هم از دفتر خارج شد و «خان محمد خان» هم با کمی آشفتگی خداحافظی نموده و رفت.

بعد ازین تاریخ، بار دیگر یکمراتبه او را در شفاخانه وزیر اکبر خان دیدم که ما هر دو به عیادت یکفر رفته بودیم. درین روز او را بسیار عصبی و پریشان خاطر یافتم، این آخرین دیدار ما با یکدیگر بود تا اینکه بتاریخ ۲۳ سپتامبر خبر گرفتاری و زندانی شدن عده ای را و از آنجمله، «خان محمد خان» مرستیال را به اتهام توطئه علیه جمهوریت از امواج رادیو شنیدم). صفحه ۸۱

(ده هفته بعد از کودتا در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۳ شب از رادیو کابل اعلان شد که: "محمد هاشم میوند وال، خان محمد مرستیال، عبدالرزاق، دگر جنرال هوایی، سید امیر قوماندان هوایی، زرغون شاه دگروال، صوات خان دگروال، مهر علی دگرمن، محمد عارف شنواری، فقیر محمد ننگرهاری و یک تعداد دیگر، به همدستی یک مملکت خارجی می خواستند توطئه ایرا بر علیه جمهوریت براه اندازند، این خیانت شان بزودی کشف و همه شان گرفتار و توقیف گردیده اند". یازده روز بعد ازین واقعه باز هم رادیو خبر داد که «محمد هاشم میوندوال» در زندان با نکتایی اش خود را حلق آویز و انتحار نموده است.

ادعای دولت جمهوری دایر بر انتحار «میوند وال» را در آنوقت هیچ فرد دارای عقل سلیم قبولدار نگریدید. مردم باهم میگفتند، نکتایی در زندان از کجا شده بود؟ نکتایی چطور وزن یک انسان را برداشته میتواند؟ چون رهبر کودتای سرطان، همانطور که کودتاچیان وابسته به سفارت شوروی را رفقای انقلاب لقب داده بود، مردم افغانستان را نادان و احمق فکر مینمود. در چنین یک تهمت و اعلان آن از جانب مقامات رسمی بالا در رادیو، در صورتی که قانونیت موجود میبود، باید محکمه با صلاحیت اتهام مجرمین را که حق آنان و دانستن آن، حق ملت بو، به اثبات میرسانید. بلی مردم ما باید اجباراً به اعلام رهبری جمهوری باور مینمودند که خودکشی با یک نکتایی ممکن بوده و صورت گرفته است.

(شخص متین و مصممی مانند «میوند وال» چطور بخودکشی دست زد؟ چرا جسدش را بکسی نشان ندادند؟ محافظین زندان چرا ازین قضیه در وقتش جلوگیری نکردند؟ روزی خانمش بمن گفت که او را در یک شب تار به زندان بردند و در تاریکی سلول زندان، تنها به روشنی یک شمع، صورت میوند وال را به او نشان دادند و بعد از مرگ اجازه ندادند که جسدش را ببیند. بعد تر فاش شد که میوند وال در اثر ضربات لت و کوب که بر او در اثنای تحقیقات برای حصول اقرار «؟!» وارد ساخته بودند، تاب نیاورده و جان سپرد.

دو ماه بعد، چند نفر از جمله زندانیان به ساعت چهار صبح، قبل از طلوع آفتاب در پل چرخ «پولیگون انداخت» به شکل هدف های زنده تیر باران شدند. اعدام شدگان عبارت بودند از: خان محمد خان مرستیال، سید امیر قوماندان هوایی، زرغون شاه دگروال، سید رحمن وکیل ولسی جرگه و محمد عارف شینواری.

«دگر جنرال غلام فاروق» رئیس دیوان حرب میگفت که: "متهمین هژده نفر بودند، رفقای انقلابی داؤد خان که در این دیوان حرب عضو بودند، اصرار داشتند که همه آنها باید اعدام گردند، اما رهبر چند بار امر غور و تجدید نظر داده و هدایت میداد که جزای اعدام تخفیف داده شود. در نتیجه برای بار دوم ۱۲ نفر و با تصمیم آخرین، شش نفر به اعدام محکوم شدند و رهبر حکم اعدام را خود امضاء نمود".

بعد از این گیر و گرفت ها و اعدام ها شایعاتی در بین مردم پخش شد دائر برینکه: حبس و اعدام اشخاص بیگناه، یک مقدمه چینی از جانب همکاران و رفقای پرچمی «محمد داؤد خان» بوده است، تا اشخاصی را که در برابر تطبیق مرام های خود مانع و خطرناک می دیدند، از بین ببرند.

«محمد هاشم میوندوال» بعد از کودتای جمهوری از سفر خارج بوطن برگشت و بدیدن «داؤد خان» رفته و به او تبریک گفته در عین زمان وعده همکاری با رژیم جمهوری را داد. «داؤد خان» هم او را با جبین کشاده پذیرفته و وعده داده بود که بزودی به وظیفه ای گماشته خواهد شد.

همچنان «خان محمد خان مرستیال» را در روز اول کودتا به وزارت دفاع مؤظف ساخته بود، بعد تر که او مکتوبی به داؤد خان نوشته بود «ممکن است داؤد خان این مکتوب را به رفقای انقلابی اش نشان داده باشد»، هراس و نا آرامی را برای همکاران «داؤد خان» خلق کرده بود که آنها در صدد ازبین بردنش بر آمدند.

«دگر جنرال عبدالرزاق» خان قوماندان هوایی و مدافع هوا که برای عرض تبریک به منزل «محمد داؤد خان» رفته بود، اخیرالذکر به او امر داده بود تا تشکیل یک قول اردوی هوایی را حاضر و آماده سازد. او بالای این موضوع کار کرده و طرح آنرا آماده ساخته بود که روز ۲۳ سپتامبر قبل از ظهر، تورن جنرال غلام حیدر رسولی، قوماندان قوای مرکز به منزلش آمده و ابراز داشته بود که: "رهبر خواهشمند ملاقات با شماست، من

آمده ام تا شما را باخود گرفته به خدمت شان برسیم." «عبدالرزاق خان» لباس پوشیده و دوسیه را هم که دو ماه بالای آن کار کرده بود با خود گرفت. در بیرون منزل موتر جیبی با دو نفر گارد مسلح انتظار میکشیدند، همه شان سوار شدند، اما موتر جیب عوض اینکه جانب ارگ حرکت کند، بطرف دارالامان روانه گردید. غلام حیدر رسولی با این حيله، «عبدالرزاق خان» را به تپه تاج بیگ «قرار گاه و قوماندانی قوای مرکز» رسانیده و در اینجا به او گفت که: "شما اینجا چند روزی مهمان ما هستيد". درین وقت است که «عبدالرزاق خان» ملتفت می شود توقیف شده است، اما چرا؟ هیچ نمیداند. وی بجواب میگوید که: "خوب! پس این دوسیه تشکیل یک قول اردوی هوایی را که «رهبر» بمن امر نموده بودند، حاضر ساخته ام، برایشان بدهید".

(سالها گذشت، بعد از کودتای کمونیستی، «عبدالرزاق خان» از حبس رهایی یافت و من بدیدنش رفتم. او بعد از تحقیقات که از «گناه ناکرده خود» اظهار ندامت «؟!» نموده بود، جزای اعدامش به حبس ابد تخفیف یافته و به زندان پلچرخ انتقال یافته بود. بعد از دلجویی نظر به دوستی و همکاری دوامداری که سالها با هم داشتیم، جریانات را از او پرسیدم، صادقانه چنین تشریح داد: "اگر ما مردم کدام اقدام تحریک آمیزی در قبال جمهوری داود خان کرده بودیم، امروز وقت «۵» آن بود که با کمال افتخار و با سر بلند میگفتیم که بلی! ما مخالف «داود خان» و جمهوری نام نهاد او بودیم. اما حقیقت این است که نه ما کدام مجلسی دایر کرده بودیم، نا باهم دیداری داشتیم و نه کسی به فکر اینکار ها بود. من تمام وقت مشغول ترتیب تشکیل قول اردوی هوایی بودم که از طرف «داود خان» بمن امر شده بود. با «میوند وال» هیچ تماسی نداشتم، «خان محمد خان» را هم تنها در فاتحه خانم برای یکبار دیده بودم و بس.

در اثنای تحقیقات در وزارت داخله خودم را آنقدر زجر و شکنجه داده و ضرب و تازیانه «۶» زدند که دو استخوان قبرغه ام شکست، دو و دشنام، جزای بسیار عادی بود که همه روزه نثار من میشد. در دوران تحقیقات اشخاصی را حاضر ساخته و از من می پرسیدند که: "او را میشناسی؟" میگفتم نی! بعد از شخص حاضر شده میپرسیدند: "تو متهم را میشناسی؟" میگفتم بلی! این بلی گفتن ها بالای جانم میشد و به تکرار به دشنام های غلیظ لت و کوبم مینمودند و مرا که عمری در اردو خدمت نموده و بلند ترین مقام را داشتم و حیثیتی در کشور کسب نموده بودم، بالایم فریاد میزدند که: "پدر لعنت، هنوز هم اقرار نمیکنی؟". این طرز تحقیقات بسیار دوام کرد، در نتیجه تاب و توان دیگری باقی نماند. گفتم که من چیزی نکرده ام که اعتراف کنم، شما میخواهید که چیزی بگویم که ازین رنج و شکنجه خلاصی یابم، پس شما بنویسید، من حاضر امضاء کنم.

در پایان کار همه گناهان مرا یک به یک نوشتند و در ذیل آن ندامت و پشیمانی مرا هم تذکر دادند که امضاء کردم. من مجبور به اینکار گردانیده شدم و حاضر شدم تا مرگ را استقبال کنم و ازین همه عذاب همه روزه رهایی یابم". - صفحه ۸۹

گرفتاری ها، حبس ها، شکنجه ها و اعدام های بر ناحق، فساد و ندانم کاری اداری، خویش خوری در دستگاه دولت جمهوری و بیخبری «داود خان» از این جریانات موجبات نا ارامی و نا خشنودی عمومی را ببار آورد. بالاخره در ماه می ۱۹۷۴ رادیو و جراید از یک توطئه دیگری پرده برداشت که هدف آن ترور اشخاص و جاسوسی برای یک مملکت خارجی بود. در نتیجه باز هم بازار گرفتاری ها چاق شد. تورن جنرال «میر احمد شاه» قوماندان توپچی اردو با ۱۲ نفر صاحب منصب خورد رتبه از سه تاپانزده سال «۷» زندان محکوم گردیدند.

(صفحه ۹۰ - در سال ۱۹۷۴ میزان نارضایتی عمومی به اندازه بالا گرفت که دگر جنرال «عبدالکریم مستغنی» لوی درستیز و دوست بسیار نزدیک «محمد داؤد خان»، مجبور شد که علاوه بر تذکرات و هوشدارهای شفاهی که دایم به او میداد، کتباً اوضاع نا بسامانی ها را به اطلاع رهبر رسانیده و از خود رفع مسئولیت نماید. مستغنی به بهانه مریضی یک هفته به منزل نشسته و مکتوب معروف خود را به رهبر نوشت. آوازه ای در اردو پخش شد که مستغنی استعفی کرده است، اما دوباره بالای کارش آمد. به دفترش رفته احوالش را پرسیدم و ضمناً گفتم: " افواه است که خودت استعفا کرده ای؟" دفترش را خلوت ساخت و پاکتی را از بکس خود بیرون کشیده مقابلم گذاشت و گفت بخوان، تقریباً چنین خواندم: " بعد القاب، رهبر محترم، کار هایی را که روزانه من از شما استدعا مینمایم، قراریکه حس میکنم، شما آنرا در پشت پرده با دیگری مشوره و کنکاش میکنید، نمیدانم چه ضرورتی به این طرز اداره موجود است؟ آیا بهتر نیست مرا از وظیفه سبکدوش ساخته و آنهایی را که در پشت پرده و در خفا با شما کار میکنند، بر روی صحنه آورید و آشکارا با اوشان اجرای عمل نمایید؟

محترما، کسانی را که شما بنام رفقای انقلابی یاد میکنید، مردمانی هستند بی عرضه که در این ظرف مدت کوتاه شما و انقلاب را بد نام ساخته اند. در آغاز جمهوریت اگر رأی گیری صورت میگرفت، ۹۰ فیصد مردم افغانستان از شما طرفداری می کردند، اما امروز اگر همه پرسی اجراء شود، ۲ فیصد رأی هم حاصل نخواهد کرد. در کشور از فساد، ندانم کاری، خویش خوری و بی غوری رفقای انقلاب شما آنچنان یک آشفتگی، نابسامانی و نارضایتی خلق گردیده است که عاقبت آن نتایج بس وخیمی را بدنبال خواهد داشت. آنانی را که رفقاء خطاب میکنید، حسن شرق، خلیل الله بابکر خیل، سرور نورستانی، مولا داد، پاچا گل وفادار، عبدالحمید محتاط، فیض محمد باختری و امثالهم، پرچمی های شناخته شده ای هستند که روزی شما را روی میز کارتان خواهند کشت و منهدم گشته خواهم شد. حیات شما و من قیمتی ندارد، اما فکر کنید که بعد از شما بر افغانستان چه خواهد گذشت؟! به لحاظ خدا کمی بخود آمده و مثلی که در مقابل سلطنت کودتا را مؤفانده رهبری کردید، کودتای دیگری را بر ضد این رفقا هم براه بیندازید و مملکت را از لوٹ وجود شان پاک سازید.

من در کنار خودت هستم، تعهد میسپارم که آب از آب تکان نخواهد خورد و ظرف یکروز همه این پرچمی های کمونیست را از بین برداشته و روانه زندان خواهم ساخت. مملکت در لب پرتگاهی قرار گرفته است که اگر بهمین منوال دوام نماید، بزودی فرو خواهد ریخت و امروز اردو هنوز به خودت همدردی و همنوایی دارد، فردا این پشتیبانی را نیز از دست خواهی داد".

مکتوب «دگر جنرال مستغنی» خیلی ها مفصل و در چندین ورق تحریر شده بود، من تنها رؤس مطالب آنرا در فوق ذکر نمودم، در صدد آنم که اصل این مکتوب را اگر ممکن شود از خود «دگر جنرال مستغنی» بدست آرم» (۷) و آنرا علیحده در صفحات اخیر این کتاب بچاپ رسانم. او در مکتوبش یک بیک پرچمی ها را سجل نموده و ازینکه موضوعات درهم و برهمی را چندین بار شفاهی بعرض رهبر رسانیده و به سردار «محمد نعیم خان» هم تفصیل داده، خاطر نشان ساخته است.

بعد از مطالعه مکتوب مستغنی، گفتم که: " خودت حق دوستی ات را به رهبر بجا کرده ای و حقایقی را که گفتن آن وظیفه ات بود، اظهار داشته و اوضاع را چنان با جرأت و صراحت روشن ساخته ای که دیگران نمیتوانستند این کار را بکنند، اضافه ازین اصرار نکن زیرا خطر موجود است که انقلابیون با توهم مثل میوند وال، خان

محمد خان و عبدالرزاق خان آسیبی برسانند. او هم در جواب با تمام جسارت گفت: "من ازین مردم ترس و بیمی ندارم و تا اخیر در برابر شان مبارزه را پیش می برم".

«محمد داؤد خان» آنقدر مسحور رفقای انقلابی شده بود که متأسفانه ابتکار شخصی را کاملاً از دست داده بود، یقین کامل دارم که مکتوب مستغنی را به رفقای انقلابی اش ارائه نموده بود که عکس العمل آن فوراً بروز کرد، او «مستغنی»، از وظیفه برکنار شده و یک ماه بعد، منحیث سفیر به پولند تبعید گردید.

سفیر کبیر مستغنی بمن گفت که برای وداع به منزل سردار «محمد نعیم خان» رفتم و برای آخرین بار برایش چنین هوشدار دادم که: "من چندین بار از اوضاع آشفته و پر از تلاطم کشور بشما عرض کردم تابه رهبر بگوئید و توجه ایشانرا در این قسمت جلب نمایند". او در جواب گفت: "سفیر صاحب، من بار ها موضوع را با آغا لاله در میان گذاشته ام، اما او حرف مرا نمی شنود و یا که باور نمی کند. برو، خودت بیغم شدی، اما دعا کن که از افغانستان صدای بدی در پولند بگوشت نرسد". "از این اظهارات چنین حدس زدم که کار داؤد خان تمام است." سردار «محمد نعیم خان» روزی بیکی از نزدیکانش گفته بود که: "دلم میخواهد که دست زن و اولاد های خود را گرفته از کشور خارج شوم".

در سال ۱۹۷۷ محمد داؤد خان «حزب انقلاب ملی» را تأسیس نمود و سیاست داخلی اش بسوی اداره یک حزبی میلان پیدا کرد. او آرزو داشت مانند الجزایر و مصر زمان عبدالناصر، کشور را مخالف وعده ایکه به مردم افغانستان داده بود، با یک حزب واحد که خودش در رأس آن باشد اداره نماید. بعد از تشکیل این حزب اکثر مأمورین دولت و حتی بعضی از صاحب منصبان «۸» اردوی افغان «مخالف قانون خدمات داخله اردو»، درین حزب عضویت حاصل کردند.

در ماه می ۱۹۷۷ لوی جرگه ای «ظاهراً انتخابی، اما در حقیقت انتصابی» دائر شد. اعضای لویه جرگه از طرف وزیر دفاع ملی وقت و با مداخله اردو «باز هم برخلاف قانون خدمات داخله اردو»، پیش از پیش تعیین شده و مردم مجبور ساختند تا به آنها رأی بدهند. برای اولین بار در تاریخ، اردو در امر انتخابات لویه جرگه مداخله کرد و در جریان مذاکرات لویه جرگه نیز، صاحب منصبان اردو بحیث اعضای لویه جرگه مداخله نمودند و صاحب منصبان اردو به حیث اعضای لویه جرگه رأی هم دادند. بعد از چندین روز بحث و فحص، لویه جرگه طرح اداره یک حزبی دولت جمهوری را قبول کرد و شخص «محمد داؤد خان» را برای یک دوره شش ساله به حیث رئیس جمهور «۹» تعیین نمود «مارچ ۱۹۷۷».

مباحثات لویه جرگه که ریاست آنرا «عزیز الله واصفی» وزیر زراعت وقت بر عهده داشت به اندازه مضحک و ساختگی بود که بعد تر، کمونیستان «رفقای انقلابی رهبر» آنرا بهانه ای منحیث یک درامه کومیک ساخته و در صحنه نمایش میدادند. در جلسه اخیر که رئیس جمهور انتخاب میشد، «عزیز الله واصفی» به اعضای لویه جرگه خطاب نمود که: "ای وگري، داؤد خان کاندید ندی، تاسو خپل کاندیدان و تاکی چه ورباندی رای اخلو!". طبعاً در حالیکه خود «داؤد خان» با برادرش «۱۰» نعیم خان و تمام اعضای کابینه با جنرالان اردو در جلسه حضور داشتند، از کسی صدایی برای کاندیدی بلند نشد، اما در کنج تالار شخصی بنام «ابریشم خان» دگروال پلیس نعره زد که: "چه محمد داؤد خان کاندید ندی، ژوندی دی وی غلام حیدر رسولی". این صدای بیموقع که از حنجره

«ابريشم خان» بيرون گرديد، به قيمت جان‌ش تمام شد، زيرا اولين قرباني زندان پل چرخي همين آدم بود که از طرف کمونيستان خلقي و پرچمي به جوقه اعدام سپرده شد.

اگر «محمد داود خان» با دابر کردن لويه جرگه صادقانه، وظيفه را ترک ميگفت و عهده رياست جمهوري را نه پذيرفته و ميگذاشت که مردم آزادانه رأي دهند و شخص ديگري را به اين کار برگزينند، نام تاريخي بزرگي کمائي ميکرد. اما افسوس که او با قبول عهده رياست جمهوري، موجبات عکس العمل هاي بيشماري را در بين کابينه، وزرا و حتي در بين نزديکترين اقاربش بشمول سردار «محمد نعيم خان» برادرش، «محمد عمر جان» پسرش و «سلطان محمود غازي» پسر عمش، فراهم ساخت. «محمد عمر» پسر داود خان که دريک شعبه وزارت پلان کار ميکرد، از وظيفه مستعفي گرديد، او در برابر يک پرسشي که يکي از نزديکانش در باره اوضاع جاري از او کرده بود، با نهايت مأیوسي چنين درد دل خود را وانمود ساخت: "کسي را که بحيث يک بت ميپرستيدم، افتيد و شکست". مقصد از پدرش بود. «سلطان محمود غازي» استعفي کرد و «نعيم خان» فرصت مي پاليد تا کشور را ترک گويد. صفحه ۹۷-۹۸

در سال ۱۹۷۸ در کابل، جلال آباد و پکتيا با بم گزاري ها و قتل و قتال هاي سياسي که دولت جلو آنرا گرفته نتوانست، نا آرامي هاي زيادي رو نما گرديد. مردم که انتظار يک رژيم ديموکراسي و عدالت اجتماعي را داشتند، بعد از جريان دائر شدن لويه جرگه «انتصابي» و نظام يک حزبه ديکتاتوري، مأیوس گرديده به تلاش افتيدند تا رژيم جمهوري را بر اندازند). ختم قسمت هايي از ياد داشت هاي مرحوم دگر جنرال «محمد نظير کبير سراج».

پايان ياد داشت هاي دو هموطن شاهد عيني



قسمت هايي که نمره گزاري شده اند، در حقيقت منحيث نتيجه گيري ياد داشت هايي تقديم ميگردد که با ارتباط سياه ترين روز سرنوشت ساز در حيات ملت مظلوم افغانستان، به ديد خوانندگان محترم پيشکش گرديد. لينک هاي قسمت هاي اول و دوم مضمون:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/M_nezam_53_roydad_hai_sarn_awsht_saz_dar_atghanistan_1.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/M_nezam_53_roydad_hai_sarn_awsht_saz_dar_atghanistan_2.pdf





<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۷

ملالی موسی نظام

رویداد های سرنوشت ساز در افغانستان نیمه دوم قرن بیست

قسمت چهارم و ختم

در سه قسمت قبلی دو دوره پیهام افغانستان با قسمت مختصری از عصر صدارت «محمد داود خان» از نگاه یکنفر از نویسندگان منحيث شاهد عینی که محترم «سید عبدالله کاظم» باشد و همچنان گوشه هایی از یاد داشت های یک شخصیت مجرب و سابقه دار اردو دگر جنرال «محمد نذیر کبیر سراج»، تنظیم و ترتیب گردید. قسمت آخرین را به نتیجه گیری در مورد این یاد داشت های متذکره اختصاص میدهیم:

محققین، مؤرخین، مأمورین ملکی و عسکری و باشندگان سرزمین ما منحيث شهود حوادث نا هنجار وطن که خود هیچ قدرتی برای دفع خطر سیل آساییکه پی آمد های جمهوریته که دقیقاً با همکاری مستقیم پرچم وابسته به ابر قدرت وقت، اتحاد شوروی و پلان های طول المدت آن کشور، عارض حال ملت و مملکت گردید، نداشتند. درین جای شکی نیست که بعد از خوف تمایل حتمی سیاست افغانستان به اساس نقشه و پالیسی شاه و صدر اعظم با درایت و ملیگرای وی «محمد موسی شفیق»، به غرب و ممالک عربی و دوری و ختم وابستگی به شوروی، آن قدر ترا وادار ساخت که به پلان های مبرهن تفوق طلبی و پیشرفت در امور افغانستان هرچه بیشتر و هرچه زود تر اقدام ورزد. اما در شرائط موجوده آنزمان با رژیم شاهی مشروطه در یک مملکت مسلمان غیر منسلک هرگز این سرعت عمل جامه حقیقت نمیتوانست بپوشد اگر شخصیتی شناسا چون «محمد داوود خان» با تجارب همنظری های سابقه و همگام شدن با خصم، سرنوشت ملت افغانستان را مسیر دیگری نمی بخشید. بلی، «دکتورین برزنیف» که بدون شک در پیشرفت قدرتمندی شوروی بیدریغ در منطقه فعال بود، اگر همانطور که تصمیم جدی دولت افغانستان مطرح گردید، واقعاً غرب و ممالک عربی قرضه های شوروی سفاک را در کشور ما بر عهده گرفته و مانند شرائطی که در مصر بوجود آمد، دست دراز شوروی را از خاک پاک وطن ما کوتاه مینمودند، آیا باز هم پلان شوروی میتواندست در یک مملکت غیر منسلک و آزاد عملی میگردید؟ خیر!

ولی آنچه آشکار است که «سردار داود خان» نیک میدانست که اگر بگذارد که شوروی جای پای مستحکمتری در افغانستان کمایی نماید که نمود، تردیدی نخواهد بود که اینکار انجामी غیر از آنچه را آن مملکت پلان می نمود، در پی نخواهد داشت و نه در آنزمان سابقه ای در جهان اقمار آن ابر قدرت، انصراف روسیه را از سرزمینی، ممکن میساخت.

درین قسمت نمره گزاری هایی در مباحث متذکره به منظور تبصره و نتیجه گیری به نکات مهم یاد داشت های نویسنده کتاب محترم «دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج» گذاشته شده است که باید از همان قسمت اول مضمون مطالعه گردد تا نظر بیشتر خوانندگان محترم به اهمیت آن موضوعات مهم و حیاتی افغانستان عزیز جلب گردد.

نتیجه مطالعه یادداشت های دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج از دوره جمهوریت:

یاد داشت ها و خاطرات یکی از جنرالان سابقه دار اردوی افغانستان که بیشترین ایام عمرش را با یونیفورم قوای حربی وطن و زیر برق مملکت سپری نموده است، نه تنها از لحاظ مدت زمانی که وی خدمتگار با تجربه اردو بوده است، بلکه یقین خوانندگان محترم متوجه گردیده اند که چون مأموریت وی در خود مرکز وزارت دفاع ملی بود و چه در عصر صدارت «محمد داود خان» و چه در زمان ریاست جمهوری وی، رویداد هایی که در هر دو عصر بوقوع پیوسته است، جزئی از خاطرات یک شاهد عینی میتواند محسوب گردد. از جانب دیگر ارتباطات شغلی و دوستی ها و مراودات جنرال مذکور با تعدادی از بزرگان قوای پلیس و جنرالان اردو از قبیل «محمد رسول خان» رئیس ضبط احوالات، شهید جنرال «خان محمد خان مرستیال»، دگر جنرال «عبدالرزاق خان» قوماندان هوایی و مدافع هوا و امثال آنان که در حقیقت با «داود خان» هم ارتباطات بسیار نزدیکی را قبل از مغضوب شدن شان بار آورده است. پس احوال و جریانات تلخی که برای هرکدام پیش آمده است با تفاوت های جزئی در برخی دیگر از صفحات تاریخ همان ایام وطن، بیان گردیده است که نمونه هایی از استبداد و مطلقیت را در عدم وجود قانونیت و عدالت اجتماعی و بر ضد متون قوانینی که برائت را حالت اصلی دانسته و اثبات جرم را فقط به حکم یک محکمه با صلاحیت امر نموده و جائز می شمارد، دقیقاً و آشکارا به اثبات میرساند.

از جانب دیگر، اردوی هر کشور ستون فقراتیست استوار برای حفظ ناموس وطن، امنیت مردم آن و حتی در حالات خاص مراقبت از اجرای قانون. ولی در کمتر از ۵ سال ریاست جمهوری «محمد داود خان» که خود بیشتر با لباس رسمی جنرالان قوای عسکری ظاهر میگردد، تعداد مأمورین عالیرتبه اردو مخصوصاً جنرالان اردوی افغانستان که برعکس خود سردار مذکور، سالیان درازی را با سلسله مراتب تعلیمات و ترفیعات نظامی سپری نموده بودند، به اعدام، زندان یا شکنجه و عذاب و تقاعد قبل از وقت سوق داده شدند که در حقیقت استحکام آن ستون والای محافظین وطن را عمداً منهدم نمود و خود به تحت اوامر و در چنگ حزب وطن فروشان پرچم گرفتار گردید. همان شد که در اخیر دوره قدرتمندی استبدادی اش، کاملاً بی دفاع و تنها ماند و در آغاز کودتای منحوس ثور که توسط همان رفقای انقلابی وی «!» بازهم صورت گرفت، به عوض مراجعه به قطعات اردو و قوای هوایی، با جمع نمودن فامیل مظلوم و بی گناه خویش همه را به کشتن های متفرقه مواجه نمود.

۱- محترم دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج در صفحه «۷۴» کتاب خویش ابراز میدارد که در کودتای ۲۶ سرطان «محمد داود خان» به همکاری پرچم، دست اتحاد شوروی شامل نبوده است، البته معلومات ایشان بر اظهارات کودتاجوئیست که در وزارت دفاع روی این مسئله تأکید ورزیده اند و اسرار کودتا را وظیفه مخفی داشته اند، در حالیکه از یکطرف امکان اینکه حزب پرچم چنین اقدام بزرگی را بدون هدایت شوروی، ولی نعمت خود صورت بدهد، موجود نمیشود؛ از جانب دیگر تصمیم جدی شاه و صدراعظم فاضل و مدبر وی شهید «محمد موسی شفیق» در تغییر مسیر سیاست افغانستان از وابستگی به شوروی به جانب ممالک عربی و غرب و تأدیة

قرضه های روسیه ذریعه آنان و تغییرات محیطی در کشور که در حصه اول مضمون و در قسمت اصلاحات مرحوم «محمد موسی شفیق» در جامعه افغانستان و سیاست داخلی و خارجی وی از جانب آقای «سید عبدالله کاظم» ذکر شد، شوروی را در تعمیم هر چه زود تر پلان های طویل المدت آن مصمم ساخته و انتخاب «داود خان» را با علاقه وافر و قدرت طلبی میرم اش، برای یک دوره گذرا، کاملاً مناسب و به جا تشخیص داد.

۲ - در پلان چگونگی اقدام به کودتا و فراهم آوری زمینه مساعد برای آن که طی ۱۴ فقره در حصه سوم این مضمون تشریح گردیده است، میتوان به وضاحت همه تخریباتی که دیموکراسی نو نهال را به انهدام و تشتت روبرو نمود، یک بیک مشاهده و مطالعه نمود. البته که دست های ناپاک همسایگان غدار افغانستان هم در بر آورده نمودن آن توطئه ها و دسایس غیر ملی دخیل بود، ولی اقدامات شخصیت شناخته شده ای از مردم خود یک مملکت برای اینهمه تخریب و ایجاد نا امنی و خنثی سازی پلان های ملی و مردمی، صرف برای رسیدن به قدرت، با انهدام اساسات مهم دیموکراسی و حکومت مردم، از تصور بیرون است.

۳ - بیانیه «محمد داود خان» در وزارت دفاع بعد از کودتای سرطان خطاب به جنرالان اردو که آنها را ملامت مینماید با اینکه آن تنظیم عسکری را بسیار سال قبل به امید این تشکیل داده بود که «رژیم فاسد شاهی را بر اندازند»، قابل مکت است. ولو که عملاً ثابت گردید که همه آن جنرالان نه تنها هیچ کدام بر علیه رژیم شاهی قد علم ننمودند، بلکه همانطور که ثابت گردید در زمان گوشه گیری سردار مذکور برای ملاقات وی هم نرفته و ویرا کاملاً به فراموشی سپردند. آنانی که مردم را تلقین می نمایند که «محمد داود خان» به قوت صاحب منصبان عالیرتبه اردو کودتا نمود، اثبات و اصلاً اساسی وجود ندارد. تاریخ شاهد است که کودتای سرطانی به کمک پایین رتبه گان عقده مند ملکی و عسکری و عمال پرچم، شکل گرفت.

۴ - در پهلوی وابستگی و قدرتمندی حزب پرچم وابسته به سفارت شوروی در کابل و پلان دقیق آنان برای تحریف فکری سردار، یکی دیگر از علل ناکامی رژیم مطلق العنان جمهوریت، خود ارادیت و استبداد خاص «محمد داود خان» در سرنوشت و برخورد با مأمورین و صاحب منصبان عالیرتبه رژیم که البته از سالهای متمادی خدمت زیر بیرق شکوهمند افغانستان را منحصراً مقدس ترین وجیهه بر عهده داشتند، بوده میتواند. در پهلوی کشتار، حبس با شکنجه و خفت و تقاعد ده ها جنرال اردو، در حقیقت سردار یک تاز را از همان شروع کار از چنان شخصیت های عالی اردوی ملی کشور برای پیشبرد حفظ و مراقبت از خاک و وطن بدور برد که در پایان تکیه و پناهی نداشت. توقیف و شکنجه ها و تحقیری که در حق شخصیت هایی مانند «دگر جنرال عبدالرزاق خان» قوماندان هوایی و مدافع هوا صورت گرفت را تنها میتوان در رژیم های سفاکی مانند شوروی سابق و آلمان هتلری جستجو نمود، بیان دردناک شکنجه و وادار نمودن آن شخصیت شریف و عالیرتبه به اقرار گناه نکرده، تصویر نیست روشن از یک استبداد وسیع بی حدود و ثغور.

۵ - یکی از مهمترین اثبات در مورد اشتباهات فاحشی که در عصر جمهوریت ذریعه رهبر آن و مطلق العنانی وی صورت گرفت، همین نا امیدی و مخالفت نزدیک ترین دوست با وفای وی «دگر جنرال عبدالکریم مستغنی» بود که تا آخرین لحظه به «محمد داود خان» وفادار مانده و با ترس و نا امیدی از قدرت و تصمیمات حزب پرچم در سرنوشت مردم افغانستان و دستگاه رهبر، تلاش نمود که وی را هوشدار و آگاهی دهد که البته هیچ موفقیتی در راه تغییر مسیر وی حاصل نگردید. مکتوب «جنرال مستغنی» به سردار داود یکی از آخرین امیدهای بوده که

به آن ترتیب اثر داده نشد، مخصوصاً که یگانه عضو نزدیک به سردار که برادرش «محمد نعیم خان» باشد، مدت ها بود که به نومیادی مطلق از وی گشته و با هر که روبرو میشد، شکایت و تأثرات عمیق خویش را از تیرگی اوضاع وطن و فضای مغشوش آن ابراز میداشت.

۶ - چنانچه تذکار رفت، ادامه گیر و گرفت اعضای اردوی جمهوری که از همان آغاز با پلان پرچم و تفوق بر روحیه رهبر تعلیم میگردد، به تدریج از توان بنیه دفاعی رژیم کاسته میرفت و زمینه را برای اقدامات بعدی پرچم و اتحاد شوروی، طوریکه دیده شد فراهم می آورد. اینبار بنام توطئه تورن جنرال «میر احمد شاه» باز هم گیر و گرفت های صاحب منصبان زیادی صورت گرفت.

۷- با تشکیل سیستم غیر دیموکراتیک یک حزبه سیاسی، آخرین قدم برای روش یک دولت مطلق العنان که همه وعده های سر خرمن رهبر کودتا را که در نطق های آتشین «!؟» وی به منزله وعده سر خرمن برای ملت مظلوم ابراز گردیده بود، محو و نابود نمود. اقدام غیر منتظره انقلابی و کاملاً خلاف قوانین و مقررات اردو که برای اولین بار از جانب دولت جمهوری رایج گردید، همان سهم گیری و اشتراک مأمورین اردو در مسائل سیاسی و حتی انتخابات پوشالی ریاست جمهوری بود که قبلاً چنین حرکتی در هیچ دوره زمامداران افغانستان به نظر نخورده و هرگز قوای نظامی با سیاست مختلط نگریده بود.

۸ - بعد از احضار لویه جرگه «گرد هم آبی عنعنوی و تاریخی ملت افغان» و کار روایی های فراوان برای قناعت دادن اعضای آن و سهم گیری صاحب منصبان اردو طوریکه گفته شد در آن جریان، روز انتخاب رئیس جمهور، یکی از سیاه ترین و مسخره ترین جلسه ای بود که ملت افغانستان بیاد می آورد که جریان آن مجلس از هم پاشیده، بصورت خلاصه در یاد داشت های دگر جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» و بی حساب اوراق تاریخ بیان گردید و همه مردم افغانستان و ما و شما شهود عینی از طریق رادیو آنرا مفصلاً شنیدیم..... از همین خاک جهان دگری ساختن است! بلی بدون شک که از خاک مقدس مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان جهان دیگری، نهایت خون آلود و آتشین به همت رهبر ساخته شد.

۹ - مرحوم جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» بیان نموده که روز انتخاب «انتصاب» داود خان، اعضای فامیل منجمله «محمد نعیم خان» در آن مجلس حضور داشت، ولی شهود عینی منجمله محترم داکتر «ابراهیم مجید سراج» دوست نزدیکی که خود در آنروز با «محمد نعیم خان» در منزل وی حضور داشت و هردو رادیو را از جریان مجلس انتخابات پوشالی گوش میکردند، به دوستان تعریف نموده است که وقتی رهبر در سناریوی ساختگی داد میزد که:

" بیک شرط! بیک شرط!"، نعیم خان در نهایت قهر و نا رضایتی بر آن جریان مسخره و ساختگی اعتراض نموده مشد بر میز می کوبید.

۱۰ - در سالهای جمهوریت، اشتهاات مبالغه آمیز ممالک کمونیستی غیر معمول در افغانستان، رول عمده را بازی مینمود، از آنجمله، بر روی پایه های برق عکس های بزرگی از «رهبر کودتا» در هر طرف شهر کابل نصب شده بود و شعار هایی زیر آن به چشم میخورد که یکی چنین بود:

"جمهوری میراثی نیست!" و هموطنان نا راض با قلم های رنگه به آن افزوده بودند که: "ولی ما آنرا میراثی میسازیم - رهبر!" بلی هموطنان با میراثی ساختن اجباری آن رژیم بر عکس وعده های فریبنده بیانییه های رهبر

کودتا در تعمیم دیموکراسی و قانونیت، دور ساختن ملت از مقدرات وطن شان به روش استبدادی، عدم وجود یک انتخابات دیموکراتیک، زمینه مساعد برای کار روایی های جدی و هرچه بیشتر رفقای انقلابی رژیم، البته نظر به پلان و با دست داشتن اتحاد شوروی وقت شرائط برای کودتای خانمان بر انداز و منحوس ثور آماده گردید و دردا که افغانستان غیر منسلک و مردم مظلوم آن تا ایندم در خون و آتش آن اقدامات غیر ملی و نهایت جاه طلبانه غرق شدند.

پایان



برای مطالعه بقیه قسمت های مضمون، لطفاً بر لینک های آن کلیک نموده ممنون سازید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/M_nezam_53_roydad_hai_sarn_awsht_saz_dar_atghanistan_1.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/M_nezam_53_roydad_hai_sarn_awsht_saz_dar_atghanistan_2.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/M_nezam_53_roydad_hai_sarn_awsht_saz_dar_atghanistan_3.pdf

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند.